

کمونیزم کارگری

وجدان رادیکال چپ سرمایه

(بخش هفتم)

صدای انترناسیونالیستی

E-mail: internationalist.voice@gmail.com

Homepage: www.internationalist.tk

کمونیسم کارگری و استالینیزم

ما در بخش های قبلی بوضوح نشان دادیم که خواستگاه کمونیسم کارگری استالینیزم دست چندم است که در روند تکاملی خود، مائوئیسم بستری برای تغذیه آن بوده است. استالینیزم صرفاً ارجاع و یا وفاداری یک گرایش فکری به شخص استالین نیست، چنین نگرشی خیلی سطحی و غیر جدی است. استالینیزم بیانگر پیروزی ضد انقلاب بر ویرانه های انقلاب شکوهمند اکتبر بدنبال شکست موج انقلاب جهانی و بیانگر اعلام تعلق و وفاداری به تزه های ضد کمونیستی و بورژوائی تحت نام کمونیسم است. ما به هسته اصلی استالینیزم یعنی تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» در صفحات بعدی همین بخش از مقاله خواهیم پرداخت. در این بخش از زبان خود تئوریسن کمونیسم کارگری نگاه کوتاهی خواهیم انداخت به نگرش او به مسئله استالینیزم و چگونگی تسلط روزیونیسم خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی.

از ویژگیهای استالینیزم به مثابه نوع خاصی از ایدئولوژی، صرفنظر از نوع سنتی آن و یا کلام رادیکال آن مثل کمونیسم کارگری، نگاه ایدئولوژیک ویژه آن به سیر تاریخی حوادث است. در ایدئولوژی استالینیستی شخصیت ایدئولوژیک جایگاه خاصی دارد (کیش شخصیت پرستی) و نقش ویژه ای ایفا می کند. زمینه های تاریخی و نیروی دخالت گر جامعه یعنی پرولتاریا تابع شخصیت می شود، مضحک تر اینکه با مرگ آن شخصیت شیوه تولیدی نیز عوض می شود. با مرگ استالین در روسیه و با مرگ مائو در چین. کمونیسم کارگری در جایی به قدرت نرسید، تا با مرگ ایدئولوگ او (منصور حکمت) شیوه تولیدی نیز عوض شود، بلکه مرگ آن به اضمحلال کمونیسم کارگری سرعت بخشید. استالینیستها چه از نوع سنتی آن و چه از نوع کلام رادیکال آن متفق القول معتقد هستند که با مرگ استالین حزب کمونیست شوروی مدافع رفرمیسم بورژوائی بوده است که نقطه اتکاء آن رویونیسم خروشچفی است. منصور حکمت چنین می نویسد:

"حاکمیت رویونیسم بر احزاب کمونیست شوروی و چین به شکست و عقب رانده شدن طبقه کارگر جهانی از دو سنگر مهم خود در این کشورها انجامیده است. اکنون بورژوازی در شوروی موفق شده است که دیکتاتوری پرولتاریا را امحاء کند و حاکمیت سیاسی خود و نظام سرمایه داری را در این کشور احیاء نماید... امروز این دو کشور به اردوگاه ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی جهان تعلق دارند. شوروی امروز در سطح جهانی پرچمدار و نقطه اتکاء رویونیسم خروشچفی و مدافع رفرمیسم بورژوائی که در عصر امپریالیسم جریانی ارتجاعی است - می باشد." [۱]

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که برای ویرانه های شکست انقلاب اکتبر، بر روی استخوانهای کمونیستهای بخون تپیده شده، بورژوازی مجدداً حاکمیت سیاسی خود را در روسیه احیاء کرد. اینکه چه زمانی و چگونه احیاء کرد، فاصله دو نگرش طبقاتی را بیان میکند. انترناسیونالیستها معتقد هستند که، نه بعد از مرگ استالین بلکه اواخر دهه ۲۰ میلادی و بدنبال شکست موج انقلاب جهانی، بورژوازی با ایدئولوژی استالینیستی توانست بر ویرانه های انقلاب اکتبر جشن پیروزی ضد انقلابی خود را برگزار کند. در حالیکه استالینیستهای کلام رادیکال (از آن جمله اتحاد مبارزان

کمونیست) روی کار آمدن خروشچف را در اواسط دهه ۵۰ میلادی احیاء سرمایه داری ارزیابی می کنند.

اتحاد مبارزان کمونیست معتقد بود پیشروی اولیه پرولتاریای شوروی در جهت ساختمان سوسیالیسم به شکست کشانیده شد و شوروی در زمان نگارش برنامه اتحاد مبارزان کمونیست یعنی فروردین سال ۱۳۶۰، پرچمدار روزیونیسم خروشچفی بود. به عبارت دیگر تا روی کار آمدن خروشچف و در زمان استالین، پرولتاریای شوروی در جهت ساختمان سوسیالیسم همچنان قدم بر میداشت. ما از این مسئله میگذریم که چنین نگرشی جنگ امپریالیستی، جنگ جهانی دوم را مترقی ارزیابی میکند و به تبع آن، سرمایه داری دولتی شکل گرفته در کشورهای اروپای شرقی را که در زمان استالین انجام گرفته پیشروی در جهت ساختمان سوسیالیسم ارزیابی میکند، که این پیشروی بعد از روی کار آمدن خروشچف به شکست کشانیده شد. برنامه اتحاد مبارزان کمونیست می نویسد:

"حزب کمونیست شوروی به حزبی بورژوائی بدل شده است و بورژوازی با اتکا بر آن، پیشروی اولیه پرولتاریای شوروی در جهت ساختمان سوسیالیسم را به شکست کشانیده و سرمایه داری انحصاری دولتی را در این کشور مستقر نموده است. شوروی امروز پرچمدار و نقطه اتکاء روزیونیسم خروشچفی است." [۲]

استالینیست های کلام رادیکال معتقد بودند و یا همچنان هستند که بعد از مرگ استالین روزیونیسم در شکل خروشچفی آن بر حزب کمونیست شوروی و بر جنبش کمونیستی تسلط یافته است. لذا بلوک شرق و اقمار آن را بعد از مرگ استالین، سوسیالیستی ارزیابی نمی کردند اما در ادبیاتشان از بعضی دولتهای مترقی و متمایل به سوسیالیستی نام می بردند. یکی از این کشورها نیز کوبا بود که منصور حکمت معتقد بود که در آن نسیم سوسیالیستی وزیدن کرده است. اواخر دهه پنجاه میلادی چریکهای کوبائی با سرنگون کردن رژیم باتیستا حکومت جدیدی را برقرار کردند و تاکید کردند که بدنبال کمونیسم یا مارکسیسم نیستند بلکه بدنبال دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند. اما بدنبال تنش ها با غرب و مخصوصا آمریکا و در زمان خروشچف بسوی بلوک شرق و در راس آن شوروی کشیده شدند و به یکی از بازیگران جنگ سرد تبدیل شدند. هیچ انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) در کوبا انجام نگرفته است، علیرغم آن منصور حکمت چنین می گوید:

"... مثلا انقلاب کوبا. هیچکس رای نگرفت که باتیستا را بیرون بیندازد. این نباید مایه نگرانی باشد. آنچه من و شما باید پرسیم اینست که این حکومت چه می خواهد؟ چکار میکند و چه کسی را دارد در آن جامعه نمایندگی میکند؟ چه نظامی است؟" [۳]

اینها اشاره ای بسیار گذرا به سیر پیشروی روزیونیسم و تسلط آن بر حزب کمونیست شوروی از دیدگاه اتحاد مبارزان کمونیست بود که به باور اتحاد مبارزان کمونیست با روی کار آمدن خروشچف تلاش پرولتاریا برای ساختمان سوسیالیسم به شکست کشانیده شد. در هیچ یک از آثار اتحاد مبارزان کمونیست، هیچ مطلبی در نفی استالینیسم وجود ندارد. لذا برای نشان دادن ماهیت استالینیستی و ضد انقلابی اتحاد مبارزان کمونیست، تکیه اصلی ما به مباحث اصلی ایدئولوژی

استالینیسم خواهد بود. اما پیش از پرداختن به این مباحث اشاره ای گذرا خواهیم داشت به مائوئیسم کمونیزم کارگری.

کمونیزم کارگری و مائوئیسم

ایدئولوگ بورژوا، منصور حکمت زمانی به کتاب سرخ مائو میخواند و وقتی که به مقام رهبری ارتقاء یافت، عوام فریبی می کرد که مارکسیسم او از مارکس منشاء می گیرد و به سنت های مائوئیستی ربطی ندارد. ابتدا نگاه کوتاهی میندازیم به نگرش منصور حکمت به پدیده تسلط رویونیسم بر حزب کمونیست چین که منجر به بیرون رانده شدن طبقه کارگر از قدرت سیاسی البته به باور منصور حکمت در چین گردید. برنامه اتحاد مبارزان کمونیست نوشته منصور حکمت در این زمینه چنین می گوید:

"حاکمیت رویونیسم بر احزاب کمونیست شوروی و چین به شکست و عقب رانده شدن طبقه کارگر جهانی از دو سنگر مهم خود در این کشورها انجامیده است. ... در چین نیز با تسلط قطعی رویونیسم بر حزب کمونیست این کشور، طبقه کارگر از قدرت سیاسی بیرون رانده شده و قدرت بورژوازی و نظام سرمایه داری در آن تحکیم یافته است. امروز این دو کشور به اردوگاه ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی جهان تعلق دارند... چین نیز پرچمدار و نقطه اتکاء رویونیسم "سه جهانی" و مدافع ارتجاعی ترین گرایشات و جریانات بورژوایی است." [۴]

طبق برنامه اتحاد مبارزان کمونیست دورانی وجود داشت که طبقه کارگر چین قدرت سیاسی را در دست داشت و رویونیسم نیز بر حزب کمونیست چین تسلط نداشت. بر طبق استدلالات اتحاد مبارزان کمونیست پس از تسلط قطعی رویونیسم بر حزب کمونیست چین، طبقه کارگر از قدرت سیاسی در چین بیرون رانده شد. این تبیین و استدلال را نه تنها اتحاد مبارزان کمونیست بلکه مائوئیستهای کلام رادیکال متشکل در ریم (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) که اتحادیه کمونیستهای ایران [۵] نیز عضو آن هست، را دارند. ما به استدلالات مشترک مائوئیستها و منصور حکمت اشاره خواهیم کرد.

واقعیت این است که نظام سرمایه داری یک نظام جهانی است و به تبع آن واکنش جنبش کارگری نیز جهانی است. بدنبال موج انقلاب جهانی، جنبش کارگری در چین نیز البته با کمی تاخیر سرمایه داری را به چالش کشید. بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۷ شاهد نبردها و قهرمانیهای ضد سرمایه داری پرولتاریای چین هستیم که ناقوس مرگ سرمایه داری را به صدا درآورده بود.

اما حقیقت انکار ناپذیر این است که بعد از به خون کشیده شدن پرولتاریای چین در سال ۱۹۲۷، بخصوص پرولتاریای شانگهای و کانتون که نتیجه سیاست ایجاد جبهه واحد با کومین تانگ بود دیگر حزب کمونیست چین به اردوی بورژوازی پیوسته بود. بعد از این تاریخ، تاریخ حزب کمونیست چین، تاریخ چپ دستگاه سیاسی سرمایه بوده است. چیزی که بنام «انقلاب توده ای چین» نیز نام گرفته است در واقع گورکن انقلاب پرولتاری چین بود که در آن، انقلاب پرولتاری چین در خون

کارگران شانگهای و کانتون غرق شد. طبقه کارگر هرگز نتوانست قدرت سیاسی را در چین بدست بگیرد که بتواند از دست بدهد. چیزی که بعنوان «قدرت سیاسی طبقه کارگر» از طرف منصور حکمت و یا مائوئیستها مطرح می شود در واقع شکل گیری سرمایه داری دولتی با ایدئولوژی و روبنای سیاسی مائوئیستی بود که در اوج دوران تسلط ضد انقلاب بر ویرانه های شکست مبارزات ضد سرمایه داری و قهرمانانه پرولتاریای چین شکل گرفت. [۶]

منصور حکمت درک و بینش مائوئیستی خود را از حاکمیت مردم و اعمال حاکمیت دموکراسی انقلابی در مناطق آزاد بیان می کند. ابتدا به سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم کومله نگاهی میندازیم. منصور حکمت می گوید:

"صحبت بر سر این است که چگونه نیروی خود توده ها باید در جهت ارتقا زندگی مادی و معنویشان بکار گرفته شود، چگونه می شود آنها را زنده و فعال کرد. بعد سیاسی مسئله به نظر من در این مقطع خیلی اهمیت بیشتری دارد. یعنی این مسئله که دموکراسی انقلابی چگونه در مناطق آزاد شده می تواند پیاده شود؟ آیا ما طرح روشنی برای تحقق و اعمال دموکراسی انقلابی و دادن حق حاکمیت به مردم محروم کردستان داریم و در جریان پیاده کردن آن هستیم یا نه؟" [۷]

در ادبیات مائوئیستی «مناطق آزاد» از اهمیت ویژه ای برخوردار است و به مناطقی گفته می شود که کنترل این مناطق از دست نیروهای دولتی خارج شده و بدست نیروهای مائوئیستی افتاده است. واقعیت انکار ناپذیر این است که در این مناطق همچنان روابط کالائی (روابط سرمایه داری) حاکم است، اگر چه ارتش خلق (کومله یا هر نام دیگری داشته باشد) کنترل آن مناطق را در دست دارد. و باز واقعیت انکار ناپذیر این است که عزیمت کومله به روستاها قبل از اینکه بخاطر فشار پلیسی و امنیتی باشد بخاطر درک مائوئیستی بود. در این مقطع منصور حکمت نقش بسیار مهمی در سیاست های کومله ایفا می کرد. سوالی که در اینجا مطرح می شود این است، منظور و درک منصور حکمت از تحقق و اعمال دموکراسی انقلابی در مناطق آزاد چیست؟ پاسخ سوال را این چنین می شنویم:

"بعد از ورود منصور حکمت به یکی از روستاهای منطقه بوکان، رحمان حسین زاده که آن زمان مسئول کمیته روستائی کومله در منطقه بود، بیاد می آورد که: «نادر [منصور حکمت] از من پرسید کمیته روستائی چکار می کند؟ ... نادر گفت بهتر است کارهایی بکنید که مستقیماً نفعی به حال مردم زحمتکش منطقه داشته باشد و بر زندگی روزانه آنها تاثیر مثبت بگذارد و زندگی را برای آنها بهتر کند. او می گفت این منطقه درازمدت در دست شما نمی ماند. رژیم بزودی همه را تصرف خواهد کرد. باید کاری کنید که مردم دوران حکومت کمونیستها را بیاد داشته باشند و از آن سودی برده باشند. باید زمانی که ما بر جانی حکومت می کنیم مردم در آسایش نسبی زندگی کنند. او به ما پیشنهاد کرد که مجموعه ای طرحهای بهداشتی ریخته و آنها را به کمک خود مردم روستاها پیش ببریم. مثلاً فاضلابها را بپوشانیم، کلاسهای آموزش بهداشت بگذاریم و به مردم یاد دهیم چگونه از خودشان و بچه هایشان مواظبت کنند.»" [۸]

ما درک و تصور منصور حکمت را از تحقق و اعمال دموکراسی انقلابی تحت حکومت کومله دریافتیم. مادامیکه تحقق چنین اعمالی، حکومت کومله نام می‌گرفت، قطعاً ایرادی نداشت ولی انجام چنین کارهایی تحت عنوان «حکومت کمونیستها»، به لجن کشیدن ایده و آرمانهای کمونیستی است. ارائه تصویری توحش وار از جامعه کمونیستی است. فعلاً از این مسئله می‌گذریم که «حکومت کمونیستها» مفهومی ندارد. حکومت به مفهوم وجود نوعی دولت است، جامعه سوسیالیستی و یا کمونیستی فاقد هر نوع دولتی است. در دیکتاتوری پرولتاریا که خود نیز نوعی «دولت» است نه کمونیستها بلکه این طبقه کارگر است که از طریق شوراهای سراسری اعمال دیکتاتوری می‌کند. ما به این مسئله به تفصیل در بخشهای دیگر همین مقاله بر می‌گردیم.

زمانی تحقق و اعمال دموکراسی انقلابی در مناطق آزاد یعنی تحقق مسائل ذکر شده در بالا بخشی از پراتیک و عملکرد حکومت کومله نام می‌گرفت. سالها بعد محمد فتاحی از اعضای کمیته مرکزی حزب حکمتیست، اعتراف می‌کند که هیچ کارگری احساس نکرد که قوانین جامعه طبقاتی زیر رهبری حکومت کومله در مناطق آزاد به سبک مائوئیستی و سپس زیر حکومت جمهوری اسلامی متفاوت بوده است. او چنین می‌نویسد:

"کومه‌له را می‌گویم چون گل سر سبد چپ در ابعاد وسیع اجتماعی بود و مناطقی از کشور را زیر سلطه و حکومت موقت خود داشت... هیچ کارگری احساس نکرد که قوانین طبقاتی زیر رهبری دو حکومت متفاوت بود و با رفتن کومه‌له از دستمزدش کمتر و ساعات کارش بیشتر شد. در ذهن جامعه کومه‌له یک نیروی نظامی بود که عقب نشست و رفت و رفت و رفت." [۹]

کمونیسم کارگری و دولت گذار

پس از به زیر کشیدن سرمایه داری توسط انقلاب کمونیستی، امکان بر پائی مستقیم نظام کمونیستی نیست و جامعه همچنان نیازمند نوعی «دولت» است. به عبارت بهتر بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیستی وجود دارد که منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز شکل خواهد گرفت که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا شکل آن دولت خواهد بود و به معنای در هم شکستن کامل دستگاه دولتی بورژوائی است. مارکس این مسئله را در مارس ۱۸۵۲ طی نامه ای به «ژوزوف ویدمیر» در نیویورک این چنین بیان می‌کند:

"... و حالا در مورد خودم بگویم، نه کشف وجود طبقات در جامعه مدرن و یا مبارزه طبقاتی بین آنها از خدمات من نیست. مدت‌ها قبل از من مورخان بورژوائی تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی و اقتصاددانان بورژوا، [تشریح] اقتصاد اقتصادی طبقات را توصیف کرده بودند. آنچه من انجام دادم و جدید بود اثبات نکات زیرین بود:

۱. اینکه وجود طبقات فقط به مراحل تاریخی خاصی از تکامل تولید گره خورده است.
۲. اینکه مبارزه طبقاتی سرانجام به دیکتاتوری پرولتاریا منجر خواهد شد.

۳. اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذری است بسوی نابودی تمامی طبقات و بسوی جامعه بدون طبقه."

قبضه قدرت سیاسی در مقیاس جهانی، حداقل در مقیاس منطقه ای شرط نخستین و گام اول در گذار از جامعه سرمایه داری است. این گذار بر خلاف گذارهای پیشین تنها می تواند خارج از نظام سرمایه داری شروع شود، لذا شرط ضروری برای آغاز این پروسه وجود انقلاب کمونیستی است. گذارهای قبلی همیشه در درون نظام اجتماعی قبلی شکل می گرفت و بتدریج رشد میکرد و سرانجام به نظام اجتماعی غالب مبدل می شد.

بر خلاف دوره های پیشین، نهادهای اصلی دولت سرمایه داری مانند پلیس، ارتش، نظام قضائی و غیره نمی تواند به خدمت پرولتاریا درآید بلکه باید نابود شوند. بعد از اولین پیروزی پرولتاریا، سرمایه داری واکنش خود را از طریق جنگ ارتجاعی همچون حمله به انقلاب اکتبر نشان خواهد داد. در این مقطع جهت گیری اصلی دیکتاتوری پرولتاریا باید در راستای نابودی قدرت سرمایه داری و پیشروی پیروزیهای پرولتاریا باشد و همه چیز باید در این راستا جهت گیری شود. اما منصور حکمت معتقد است پرولتاریا پس از پیروزی حداقل به مدت ده سال نباید دعوت به مخاصمه بکند و باید یک دیپلماسی منعطفی داشته باشد. ما فعلاً از نگرش و عوامفریبی منصور حکمت به پیشروی انقلاب کمونیستی که "دعوت به مخاصمه" تعبیر می شود می گذریم. منصور حکمت در این زمینه می گوید:

"نکته دیگر اینکه به نظر من مردم خودشان را در حکومت می بینند... چنین حکومتی باید یک دیپلماسی فوق العاده منعطف و عاقلانه ای داشته باشد. به نظر من نباید قصد جنگ و صدور چیزهای این چنینی را به هیچ جا بکند. باید اطمینان خاطر بدهد که ما با کسی سر دعوا نداریم. یک کشوری باشد که میتواند با شما کنار بیاید. شما فاشیست هستید؟ باریک الله، خوش بحالت! ما میخواهیم اینجا کار دیگری بکنیم. به نظر من نباید دعوت به مخاصمه بکند. نباید اصلاً پای خصومت با غرب و کشور های منطقه برود. راهش این است که یک دیپلماسی منعطفی داشته باشد... در نتیجه کلید قضیه این است که کمونیسم پیروز، باید بتواند به یک همزیستی با جهان زمان خودش برسد. حداقل ۱۰ سال." [۱۰]

بر خلاف عوام فریبی های چپ دستگاه سیاسی سرمایه، اولین وظیفه یک انقلاب کمونیستی پیروزمند نه دیپلماسی فوق العاده منعطف و عاقلانه و ایجاد جزیره سوسیالیستی چیزی که امکان پذیر نیست بلکه تلاش بی وقفه، کمک، حمایت و پشتیبانی از گسترش موج انقلاب جهانی در راستای پیروزی انقلاب جهانی می باشد. نباید فراموش کرد موج انقلاب جهانی (۱۹۲۴ - ۱۹۱۷) نه در مسکو و یا لنینگراد بلکه در برلین و مونیخ با شکست مواجه شد و حدود بیست هزار انقلابی در قلب اروپا و توسط متمدن های بربر قتل عام شدند که زمینه را برای رشد نازیسم دهه ۳۰ میلادی مهیا کرد. [۱۱]

برخلاف «حکومت مردم» منصور حکمت تنها منافع یک طبقه اجتماعی کمونیسم است، به همین خاطر استقلال طبقاتی، طبقه کارگر و تاکید بر برنامه کمونیستی خویش از اهمیت خاصی برخوردار است. تنها طبقه کارگر بصورت کل طبقه می تواند جامعه را بسوی جامعه کمونیستی ببرد نه اقلیتی از طبقه هر چند اقلیت انقلابی نیز باشد.

از آنجائیکه نظام سرمایه داری، یک نظام جهانی است، دیکتاتوری پرولتاریا تسلط سیاسی و اقتصادی سرمایه جهانی را از منطقه تحت قلمرو و نفوذ خود خارج می سازد و به تبع آن سودآوری، انباشت سرمایه و غیره را محدود و مشروط می سازد، اما همچنان تحت تاثیر نظام جهانی سرمایه است. در چنین شرایطی سوسیالیسم جنینی تحت حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا به شکل مشروط و محدود شروع به رشد می کند. در این مقطع ما با شیوه تولید سرمایه داری که در حال نابودی است و شیوه تولید سوسیالیستی که در حال رشد است مواجه هستیم. کم شدن تاثیر نظام جهانی سرمایه و رشد جنین سوسیالیسم و بزرگ شدن آن، تنها و تنها به تکامل انقلاب جهانی بستگی دارد.

وظیفه اساسی دیکتاتوری پرولتاریا سلب مالکیت از طبقه استثمارگر از طریق اجتماعی کردن ابزار تولید و گسترش مترقیانه این بخش اجتماعی شده برای در برگیری همه فعالیت های تولیدی است. در مرحله گذار، طبقات و لایه ها غیر استثمارگری که حیاتشان بر بخش اجتماعی نشده اقتصاد بنا شده، هنوز وجود خواهند داشت، هنوز جامعه مهر طبقات را بر خود دارد. همراه با نابودی طبقات و لایه های غیر اجتماعی شده یعنی حل تدریجی آنها در بخش اجتماعی شده، بتدریج منجر به لغو نهائی طبقات می شود که آن هم به زوال دولت پرولتری منجر خواهد شد.

در واقع، انقلاب سوسیالیستی ابزار تولید را در اختیار جامعه قرار میدهد، بواسطه یک برنامه ریزی بنا شده بر نیاز های اجتماعی و فردی که توسط سازماندهی شورائی کارگران عملی میگردد. باید تاکید کرد که قرارداد ابزار تولید در خدمت نیاز های اجتماعی توسط ساختار های دیکتاتوری پرولتاریا بطور مادی بیانگر اجتماعی کردن می باشد. مارکس در مانیفست کمونیست در این زمینه چنین می نویسد:

"پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم بقدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمامتر بر حجم نیرو های مولده بیافزاید." [۱۲]

پس از توضیح مختصر نظرات خود در رابطه با دولت گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یعنی دیکتاتوری پرولتاریا به نگرش ایدئولوگ کمونیسم کارگری در رابطه با این مسئله می پردازیم. بر طبق نظر منصور حکمت در دوران گذار که دوران انقلابی نیز هست نه شورائی در کار است و نه مجلس موسسانی و یا پارلمانی بلکه در روند انداختن رژیم و نه نظام سرمایه داری، احزابی سر کار می آیند و این احزاب متعهد میشوند که جامعه را بسازند و قدرت را به دست مردم و نه طبقه کارگر بدهند، فعلا از پوپولیسم و دولت خلقی منصور حکمت می گذریم و این چنین می گوید:

"ما به یک مقوله دوران گذار، دوران انقلابی معتقدیم. وقتی جمهوری اسلامی را ساقط می‌کنیم نه شورائی در کار است و نه چیز دیگر... مجلس موسسانی نیز در کار نیست، پارلمانی هم در کار نیست. در نتیجه در روند و پروسه انداختن رژیم، حتماً یک احزابی سر کار می‌آیند و این احزاب متعهدند که جامعه‌ای را بسازند و قدرت را به دست مردم دهند." [۱۳]

ما قبلاً به نگرش مائوئیستی (چند طبقه) اتحاد مبارزان کمونیست در رابطه با انقلاب اجتماعی پرداختیم. این مسئله در رابطه با دولت گذار نیز مطرح می‌شود. منصور حکمت معتقد بود که طبقه کارگر ایران از توان برقراری حکومت خویش برخوردار نیست. اما ترکیبی از نیروهای طبقاتی (چند طبقه مائوئیستی) جامعه توانائی انجام انقلاب دیگری را دارند و آن هم انقلاب برای دموکراسی است و این چنین می‌گوید:

"طبقه کارگر ایران در شرایط حاضر از توان برقراری فوری حکومت خویش برخوردار نیست. ایجاد این آمادگی وظیفه ماست. اما بهر حال ترکیبی از نیروهای طبقاتی جامعه توانایی انجام "انقلاب دیگری" را دارد. این انقلاب، انقلاب برای دموکراسی است و جزء و مقطعی در کل پروسه انقلاب کارگری است. پیروزی یک چنین انقلابی به انقلاب کارگران کمک می‌کند. پیروزی این انقلاب با نیروی واقعی و فی الحال موجود طبقات خواهان دموکراسی انقلابی امری عملی است. این انقلاب قطعاً باید دولت موجود و رژیم سیاسی موجود را سرنگون کند. چه چیز می‌تواند و باید فوراً به جای آن بنشیند؟... جمهوری انقلابی برای ما تداوم قهر انقلابی در فردای سرنگونی از طریق تشکیل یک دولت موقت انقلابی است. این دولت انقلابی حیاتی است. اگر کسی برای تسهیل امر مبارزه سوسیالیستی به دموکراسی سیاسی اهمیت می‌دهد، اگر کسی می‌خواهد برای دموکراسی انقلاب کند، و یا حتی اگر کسی دو چشم دارد و می‌بیند که اگر خود او هم انقلاب نکند، طبقات و اقشار اجتماعی معینی دارند برای دموکراسی انقلاب می‌کنند، آنگاه باید پاسخ بدهد که نتیجه این انقلاب در قبال قدرت سیاسی چه باید باشد." [۱۴]

منصور حکمت می‌خواهد بخاطر دموکراسی انقلاب کند. نتیجه انقلاب برای دموکراسی تشکیل دولت موقت انقلابی است که منجر به شکلگیری جمهوری انقلابی خواهد شد. محمود قزوینی عضو سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و حزب حکمتیست در توصیف بیشتر دولت موقت مطرح شده از سوی رهبر خود، توضیح بیشتری می‌دهد و این چنین می‌نویسد:

"من میتوانم بگویم که این دولت، فقط دولت طبقه کارگر نیست. دولت طبقه کارگر و توده‌های وسیع قیام‌کننده مردم است که بسیاری از آنها نه تنها بدنبال سوسیالیسم نمی‌آیند، بلکه مخالف آن نیز می‌باشند. ما این دولت را فازی در انقلاب میدانیم، این دولت ارگانی برای اجرای منویات تاریخی این و یا آن طبقه نیست. شرکت ما در این دولت به منافع پیشروی انقلاب کارگری وابسته است. هر چقدر پیروزی بر جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی کاملتر و عمیق‌تر صورت گیرد و این معنایی به جز تشکیل دولت موقت ندارد، پیروزی انقلاب کارگری راحت‌تر و سریع‌تر و با دامنه زیاد

صورت میگیرد. این دولت همافران انقلاب ۵۷ است، دولت پیروزی شرکت کنندگان در شورش ۱۸ تیر است، دولت قیام کنندگان فریدونکنار است. این دولت نظم نیست، دولت جنگ است." [۱۵]

بیان خزعبلات بالا، شاید در نگاه اول بیانگر بی دانشی نویسنده از مواضع مارکسیستی در قبال دولت است ولی در حقیقت بیان دیدگاه چپ سرمایه برای خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر است. عوامفریبی می کند که دولت ارگانی برای اجرای منویات تاریخی این و یا آن طبقه نیست، دقیقاً بر عکس، دولت اعمال دیکتاتوری طبقه علیه طبقه دیگر است. دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت طبقات مفهومی ندارد! دولت اساساً هر شکلی را که دارا باشد یک ماشین سرمایه داری است انگلس در اثر معروف خود بنام "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" در تحلیل تاریخی خود، ایده مارکسیستی دولت را به وضوح بیان کرده که دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. او می نویسد:

"دولت به هیچ وجه نیرویی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. و نیز دولت، بر خلاف ادعای هگل، "تحقق ایده اخلاق"، "نمودار و تحقق عقل" نیست. دولت، محصول جامعه در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم در تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خلاصی از آن در ید قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی طبقات دارای منافع متضاد، در جریان مبارزه‌های بی‌ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیرویی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضادات بکاهد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون جامعه بیرون آمده ولی خود را مافوق آن قرار میدهد و بیش از پیش با آن بیگانه میشود - دولت است."

البته انقلاب برای دموکراسی به باور منصور حکمت حیاتی است، چون مقطعی در کل پروسه انقلاب کارگری است. به باور منصور حکمت اولاً «جمهوری انقلابی» بیانگر روبنای سیاسی اقتصاد نیست ثانیاً انقلاب در روند خود دولت انقلابی (جمهوری انقلابی) را کهنه می کند و دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار میدهد. منصور حکمت می نویسد:

"ما به جمهوری انقلابی به عنوان "روبنای سیاسی اقتصاد ایران" نمی‌نگریم، بلکه آن را "دولتی در دوره انقلابی" می‌دانیم که باید اعمال قهر زحمتکشان از بالا، برای امر دموکراسی، را سازمان دهد. اگر انقلاب برای دموکراسی ممکن است، آنگاه دولت انقلابی دموکراتیک نیز نه فقط ممکن، بلکه حیاتی است. اینکه روند تاریخی خود این انقلاب و دولت انقلابی را در چه فاصله زمانی ای "کهنه" می‌کند و دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار می‌دهد، امر دیگری است." [۱۶]

بر طبق استدلال منصور حکمت تا این مقطع ما در دولت انقلابی (جمهوری انقلابی) بسر می‌بریم. سر انجام انقلاب در یک روز روشن و در پروسه تداوم انقلاب، از بالا دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز پرولتاریا قرار میدهد. پرولتاریا در درون دولت انقلابی (جمهوری انقلابی) تشکیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام میدارد و این نیز از خاصیت هر دولت انقلابی واقعی است که

تشکل فعالترین بخش طبقات انقلابی (نه فقط یک طبقه انقلابی) باشد. به این ترتیب منصور حکمت دیکتاتوری چند طبقه و مائوئیستی خود را ارائه میدهد:

"همان نیرویی که قیام را سازمان می‌دهد و شوراها را در موضع پذیرش "عمل انجام شده" قرار می‌دهد، همان نیرویی که ... ایده انتقال قدرت به شوراها را طرح کرده و عمل قهرآمیز برای سرنگونی دولت بورژوازی و انتقال واقعی قدرت را سازمان داده است، همان نیرو بناگزیبر و به حکم شرایط عینی سیاسی، بطور طبیعی خود را در موقعیت رهبری پروسه تداوم انقلاب "از بالا" و سرکوب مقاومت مسلحانه بورژوازی می‌یابد و باید با همان درجه قاطعیت این وظیفه را نیز بر دوش بگیرد. این خاصیت هر دولت موقت انقلابی واقعی است که تشکل فعالترین بخش طبقات انقلابی، یعنی قیام‌کنندگان بالفعل، باشد." [۱۷]

قبلا دیدیم که منصور حکمت توصیه کرده بود دولت انقلابی حداقل به مدت ۱۰ سال از مخاصمه دست بر میدارد و از دیپلماسی استفاده می‌کند. پس از گذشت ۱۰ سال و در پروسه تداوم انقلاب از بالا دولت انقلابی به دیکتاتوری پرولتاریا دگر دیسی می‌کند. با تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا دوران سرکوب بورژوازی فرا میرسد. البته به باور منصور حکمت دیکتاتوری پرولتاریا دو مرحله ای است. او می‌نویسد:

"دیکتاتوری پرولتاریا (یا دوره گذار بطور کلی) دو دوره مهم و کمابیش متمایز را در بر می‌گیرد. اول دوره استقرار سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا و دوم دوره گذار اجتماعی تحت دیکتاتوری "ثبات یافته" پرولتاریا.

دوره اول دوره ای است که بلافاصله با تشکیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا آغاز می‌شود. این دوره ای است که دولت کارگری به مثابه یک دولت موقت انقلابی کارگران، یک "دولت دوره انقلابی"، عمل می‌کند. وظیفه و اولویت اساسی این دولت، نظیر هر دولت حاصل قیام، سرکوب مقاومت محتوم و تاپای جان ارتجاع مغلوب یعنی بورژوازی است... به بیان دیگر، دیکتاتوری پرولتاریا در این دوره "دولت موقت" دیکتاتوری پرولتاریا، با خصوصیات یک دولت موقت انقلابی.

دوره دوم، دوره متناظر با ثبات سیاسی قدرت پرولتری است. این دوره ای است که در آن دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه یک دولت به معنی "غیر موقت" آن عمل می‌کند. اینجا تعاریف بسیار آشنای مارکسیسم در مورد دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه تشکل مستقیم کل طبقه کارگر بعنوان طبقه حاکمه و برقراری دموکراسی پرولتری در جامع‌ترین شکل آن، عملا مادیت می‌یابد." [۱۸]

انقلاب کمونیستی (انقلاب کارگری) برای اولین بار در طول تاریخ بشریت، انقلاب یک طبقه استثمار شده نه تنها بر علیه طبقه استثمارگر خود بلکه انقلابی است بر علیه هر شکلی از استثمار انسان از انسان. پرولتاریا هیچگونه وظیفه تاریخی بر تحکیم قدرت طبقاتی خود بر دیگر طبقات اجتماعی ندارد بلکه هدف آن شکلگیری یک جامعه بدون طبقه است. دیکتاتوری پرولتاریا اگر چه شکلی از دولت را دارا است اما در روند خود با برچیدن روابط مادی جامعه، دولت دیگر ابزار

سرکوب نیست یا به عبارت بهتر اگر ثبات یافته، دولت دیگر دولت نیست بلکه بسوی زوال خود می‌رود.

منصور حکمت عوام‌فریبانه به لوٹ کردن دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه می‌پردازد و اینکه ادامه حیات دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه تنها به پیشروی انقلاب جهانی گره زده شده بود و هرگز مباحث مربوط به سوسیالیسم در یک کشور مورد تحلیل جدی قرار نگرفت، می‌پردازد.

"در تفکر بلشویکی "فاز دوم دیکتاتوری پرولتاریا" عملاً در متن یک انقلاب جهانی تصویر می‌شد و لذا هرگز، مگر تا سالهای ۲۶-۲۴ در مباحثات مربوط به سوسیالیسم در یک کشور، بطور عملی و کنکرت مورد توجه جدی و تحلیل کنکرت قرار نگرفت." [۱۹]

این یک حقیقت انکار ناپذیر است که بلشویکها تداوم دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه را در متن یک انقلاب جهانی ارزیابی می‌کردند. اینکه مباحث مربوط به «سوسیالیسم در یک کشور» از سالهای ۲۴-۲۶ شروع شد بیانگر پیشروی ضد انقلاب بخاطر شکست موج انقلاب جهانی بود که در روند خود با تثبیت تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» جشن پیروزی خود را برگزار کرد. ما به این مسئله در صفحات بعدی خواهیم پرداخت. منصور حکمت عوام‌فریبی می‌کند که افق و دورنمای اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا در برابر پیشروان آگاه طبقه کارگر روسیه قرار داده نشد به عبارت دیگر اگر منصور حکمت آن موقع در آنجا تشریف داشت و این دورنما را در برابر پیشروان طبقه کارگر روسیه قرار میداد، تحولات روسیه شکل دیگری به خود می‌گرفت. در مقابل عوام‌فریبی‌های منصور حکمت باید تاکید کرد که ساختن اقتصاد برتر از سرمایه‌داری یعنی پیشروی بسوی اقتصاد سوسیالیستی در چهارچوب یک کشور ملی امکان‌پذیر نیست بلکه نیازمند تلاش و همیاری جهانی پرولتاریا است. منصور حکمت چنین می‌گوید:

"اینکه لنینیسم در مباحثات اقتصادی سالهای ۲۸-۱۹۲۴ نمایندگی نشد، تا حدودی از اینجا ناشی می‌شد که افق و دورنمای انتقال از دیکتاتوری پرولتاریا در دوره انقلابی، که در آن اقتصاد تابع سیاست است، به یک دولت دیکتاتوری پرولتاریا به معنی وسیع کلمه با وظیفه ساختن یک "اقتصاد برتر از سرمایه‌داری" بطور جدی در برابر پیشروان آگاه طبقه کارگر روسیه قرار داده نشده بود... اگر لنین بود، به احتمال قریب به یقین امروز ما در مورد وظایف اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا به تصویر بسیار روشن‌تری مجهز می‌بودیم. زیرا مباحثات سالهای ۲۸-۱۹۲۴ دقیقاً مباحثاتی بود که در مقطع انتقال دیکتاتوری پرولتاریا از دوره انقلابی به دوران ثبات و عملکرد "متعارف" انجام می‌شد." [۲۰]

پس از بررسی نگرش ضد انقلابی و استالینیستی منصور حکمت و اتحاد مبارزان کمونیست در رابطه با دولت گذار به بررسی موضوع سوسیالیسم در یک کشور از نگاه انترناسیونالیستها و سپس نگرش استالینیستی منصور حکمت خواهیم پرداخت.

کمونیسم کارگری و سوسیالیسم در یک کشور

در ادبیات مارکسیستی و برای انترناسیونالیستها، سوسیالیسم و کمونیسم دو مفهوم جدا گانه ای نیستند بلکه برای توصیف جامعه ای بکار می روند که در آن شیوه تولید سوسیالیستی باشد. به عبارت دیگر توصیف جامعه ای بدون طبقه است که در آن جامعه، ابزار تولید اجتماعی و نه دولتی شده باشد. ما بعد از شیوه تولید سرمایه داری، تنها شاهد یک نوع شیوه تولید خواهیم بود، شیوه تولید سوسیالیستی (کمونیستی). فرق جامعه سوسیالیستی با کمونیستی در توزیع نعمات مادی است که در جامعه سوسیالیستی همچنان داغ محدودیت های بورژوائی را بر پیشانی خود خواهد داشت. مارکس به این مسئله این چنین اشاره می کند:

"برغم این تکامل، اصل حقوق مساوی برای مدتی، داغ محدودیت های بورژوائی را بر پیشانی خواهد داشت، زیرا حقوق تولید کنندگان متناسب با کاری خواهد بود که انجام داده اند و لذا تنها تجلی برابری، استفاده از کار به عنوان تنها معیار سنجش سهم هر تولید کننده خواهد بود." [۲۱]

اگر چه شعار جامعه سوسیالیستی «به هر کس به اندازه کارش» است ولی ویژگی اساسی و پایه ای جامعه سوسیالیستی اجتماعی شدن ابزار تولید است، اجتماعی شدن ابزار تولید هرگز به مفهوم "جمعی" و یا دولتی شدن آن نیست. البته ما به این مسئله مجدداً برمیگردیم. شعار جامعه سوسیالیستی «به هر کس به اندازه کارش»، بیانگر نوعی عدالت است که با مفهوم کمونیسم و جامعه کمونیستی در تناقض است، لذا در جامعه کمونیستی، حقوق برابر باید به حقوق نابرابر تبدیل شود، تا مفهوم کمونیستی پیدا کند. مارکس تبدیل عدالت به نا عدالتی در جامعه کمونیستی را، تا بتواند مفهوم کمونیستی پیدا کند، این چنین توضیح میدهد:

"با وجود کار مساوی و در نتیجه سهم مساوی از صندوق مصرف اجتماعی، در مواردی دریافت یک کارگر از کارگر دیگر بیشتر خواهد بود و گروهی از دیگران مکنت بیشتری خواهند یافت. برای رفع این کمبودها حقوق برابر باید به حقوق نابرابر مبدل گردد." [۲۲]

توزیع نا برابر نعمات مادی، حاصل از تقسیم نابرابر کار اجتماعی و بخصوص تقسیم و تضاد میان کار فکری و کار بدنی باید از جامعه محو شود، تا جامعه بتواند مفهوم کمونیستی پیدا کند. به عبارت دیگر جامعه باید بتواند از مرحله پائینی جامعه کمونیستی (سوسیالیستی) به مرحله بالائی جامعه کمونیستی (کمونیستی) ارتقاء یابد. مارکس در رابطه با زمینه های اجتماعی این شرایط یعنی توزیع نابرابر و همچنین زمینه های اجتماعی زوال توزیع نابرابر را چنین توصیف می کند:

"البته در مراحل اولیه جامعه کمونیستی، یعنی در آن موقعی که این جامعه پس از دردهای طولانی زایمان از بطن جامعه سرمایه داری برون می آید این کمبودها اجتناب ناپذیر خواهد بود. حق، هیچ گاه نمی تواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.

تنها در مراحل بالاتر جامعه کمونیستی، یعنی پس از اینکه تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد، هنگامیکه تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بر بندد، هنگامی که نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبه افراد افزایش یابد و چشمه های ثروت تعاونی جامعه فوران نماید، تنها در آن زمان می توان از افق محدود حقوق بورژوائی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد که: «از هر کس برحسب توانائی اش و به هر کس بر حسب نیازش.» [۲۳]

نکته حائز اهمیت در این است که اثر های بجا مانده از حقوق بورژوائی (توزیع برابر برای کار برابر) در سایه اجتماعی شدن نیروهای تولیدی و در نتیجه آن تولید وفور نعمات مادی، در جامعه سوسیالیستی زوال می یابد نه اینکه ناگهان محو می شود، یعنی زمانی که جامعه بتدریج وارد مرحله بالاتر جامعه کمونیستی شد.

با حداقل توضیحاتی در رابطه با مفهوم سوسیالیسم، به زمینه های شکل گیری تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» بر میگردیم. انگلس در اثر خود، اصول کمونیسم تاکید می کند که انقلاب کمونیستی یک انقلاب ملی نیست بلکه یک انقلاب جهانی است و در یک دنیای جهانی نیز شکل خواهد گرفت و این چنین می نویسد:

"سوال نوزدهم: آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟"

جواب: نه، صنایع بزرگ همه ملتهای روز زمین و مخصوصا ملتهای متمدن را بوسیله ایجاد بازارهای جهانی بطوری بهم متصل نموده است که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش آید، بستگی پیدا میکند. از طرف دیگر - صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن، تا حدی مساوی نموده است بطوریکه در کلیه این کشورها، بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه قطعی دوره کنونی میباشد. از اینرو انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقلا در انگلستان - آمریکا - فرانسه - آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. این انقلاب در هر یک از این ممالک به نسبت آنکه یک کشوری دارای صنایع کاملتر - ثروت بیشتر - قوای تولید زیادتر باشد تند تر یا آهسته تر پیشرفت خواهد نمود. بدین ترتیب این انقلاب در آلمان آهسته ترین و سخت ترین وجه، در انگلستان به تندترین و آسانترین راه انجام پذیر خواهد بود. این انقلاب یک انقلاب دنیائی است و لذا در یک سرزمین دنیائی نیز انجام خواهد یافت."

برای مارکس، انگلس و جنبش کمونیستی، نظام سرمایه داری یک سیستم جهانی بوده است و به تبع آن پرولتاریا نیز یک طبقه جهانی بوده است. لذا پاسخ پرولتاریا و یا به عبارت بهتر راه حل پرولتاریا نیز منطقی جهانی بوده است و همچنان است. این مسئله در جریان موج انقلاب جهانی حیاتی تر مطرح شد. بلشویکها و در راس آن لنین بخوبی میدانستند بدون پیروزی انقلاب در دیگر کشورهای سرمایه داری، بخصوص آلمان که انقلاب در آن شروع شده بود، انقلاب در روسیه منزوی خواهد شد. لذا آنها منتظر انقلاب کارگری حداقل در چند کشور صنعتی اروپا بودند و لنین تاکید میکرد انقلاب اروپا برای بشریت حائز اهمیت است. لنین در نامه خداحافظی خود به کارگران

سوئیس تصور یک طبقه انقلابی در روسیه، مجزا از سایر کارگران اروپا را مطلقاً بیگانه ارزیابی می‌کرد و تأکید می‌کرد که این شرایط احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود، به عبارت بهتر کارگران اروپا انقلاب خواهند کرد و چنین می‌نویسد:

"تصور نگریستن به پرولتاریای روسیه بعنوان یک طبقه انقلابی ارتقا یافته در ماورای کارگران دیگر کشورها برای ما مطلقاً بیگانه است... نه کیفیات خاص، بلکه صرفاً شرایط تاریخی خاص، شرایطی که احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود، است که پرولتاریای روس را پیشاهنگ کل پرولتاریای انقلابی نموده است." [۲۴]

برخلاف گرایش‌های متفاوت چپ سرمایه، بلشویکها آگاه بودند و تأکید می‌کردند که نباید از یاد برند که انقلاب آنها جزئی از انقلاب جهانی است و سرنوشت انقلاب سوسیالیستی روسیه به سرنوشت انقلاب آلمان و به عبارت بهتر به سرنوشت انقلاب جهانی وابسته است. آنها وظایف خویش را تنها از طریق افق انقلاب جهانی ترسیم میکردند، لنین در این زمینه چنین می‌نویسد:

"افتخار بزرگ آغازیدن [انقلاب جهانی] نصیب پرولتاریای روس شده است، اما، او نبایستی از یاد برد که جنبش و انقلاب او تنها جزئی از جنبش پرولتاریای انقلابی جهان می‌باشد، جنبشی که هر روز قویتر و قدرتمندتر رشد می‌کند، برای نمونه در آلمان. ما فقط از این نقطه اتکا است که می‌توانیم وظایف خویش را تعیین کنیم." [۲۵]

پیروزی سوسیالیسم در مقیاس جهانی یک تفکر جا افتاده در جنبش کمونیستی قبل از شکست موج انقلاب جهانی بود. حتی استالین در جزوه «اصول لنینیسم»، چاپ اول بتاريخ مه ۱۹۲۴ به روشنی این ایده را که می‌توان سوسیالیسم را در یک کشور و با اتکا به طبقه کارگر همان کشور بنا کرد، رد کرده بود. در چاپ اول چنین جزوه می‌خوانیم:

"اما سرنگونی قدرت بورژوازی و استقرار قدرت پرولتاریا در یک کشور به آن معنا نیست که پیروزی کامل سوسیالیسم تضمین شده است. وظیفه اساسی سوسیالیسم - سازماندهی تولید سوسیالیستی - هم چنان وظیفه ای است که باید محقق گردد. آیا بدون تلاش‌های مشترک پرولترهای چند کشور پیشرفته، این وظیفه می‌تواند محقق شود و آیا می‌توان به پیروزی نهایی سوسیالیسم دست یافت؟ خیر، نمی‌توان. برای سرنگونی بورژوازی، تلاش‌های یک کشور کافی است و این چیزی است که تاریخ انقلاب ما اثبات می‌کند. برای پیروزی نهایی سوسیالیسم، برای سازماندهی تولید سوسیالیستی، تلاش‌های یک کشور، به ویژه یک کشور دهقانی مانند روسیه، ناکافی است؛ به همین خاطر، تلاش‌های پرولترهای چند کشور پیشرفته لازم و ضروری است." [۲۶]

شروع شکست موج انقلاب جهانی و به تبع آن فروکش کردن مبارزه طبقاتی منجر به رشد ضد انقلاب شد. ابتدا سعی شد بین امکان «پیروزی سوسیالیسم در یک کشور» و «پیروزی نهایی سوسیالیسم» تفکیک قائل شود. به این ترتیب که امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور وجود دارد، اما برای پیروزی نهایی سوسیالیسم تلاش‌های مشترک پرولتاریای حداقل چند کشور اروپایی ضروری است. ذکر این نکته ضروری است که همچنان از سوسیالیسم (مرحله پائینی جامعه

کمونیستی) و نه جامعه کمونیستی (مرحله بالائی جامعه کمونیستی) صحبت می شود. استالین مواضع خود را این چنین دگر دیسی کرد و می نویسد:

"نیاز به گفتن ندارد که برای پیروزی کامل سوسیالیسم، برای تضمین کامل عدم بازگشت به نظم قدیم، تلاش های متحدانه پرولتراهاى چند کشور ضروری است. نیاز به گفتن ندارد که بدون حمایت پرولتاریای اروپا از انقلاب ما، پرولتاریای روسیه قادر نمی بود تا در مقابل یورش و حملات عمومی تاب بیاورد." [۲۷]

سر انجام بدنبال شکست موج انقلاب جهانی که در سایه قتل عام ده ها هزار انقلابی در قلب اروپا، در تمدن اروپائی، آلمان میسر شد، زمینه های شکست انقلاب اکتبر فراهم شد. شکست موج انقلاب جهانی البته با پیروزی ضد انقلاب بر روی استخوانهای کمونیستهای بخون تپیده شده نیز، همراه بود. در چنین زمینه ای بود که استالین نهایتاً در سال ۱۹۲۶ قاطعانه « پیروزی سوسیالیسم در یک کشور» را اعلام کرد:

"حزب همواره این ایده را که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، به معنای امکان بنا نمودن سوسیالیسم در آن کشور است، و این که آن وظیفه می تواند به وسیله نیروهای یک کشور واحد تکمیل شود، نقطه عزیمت خود قرار می داد." [۲۸]

استالینیستها و مدافعان «سوسیالیسم در یک کشور» برای اثبات صحت استدلال خود به یک نقل و قول از مانیفست کمونیست و یک نقل قول دیگر از لنین چنگ می اندازند تا القاء کنند که گویا تز ضد مارکسیستی سوسیالیسم در یک کشور، ریشه در مباحث تئوریک مارکسیستی دارد. به نقل قولی که از مانیفست کمونیست ارجاع داده می شود نگاهی میندازیم:

"مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدا امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید." [۲۹]

اولاً قبل از هر چیز باید به فورموله کردن سهوی یک بند از مانیفست کمونیست توسط اندیشمندان پرولتاریا اشاره کرد. آنها بارها و بارها در همان مانیفست کمونیست به جهانی بودن نظام سرمایه داری و همچنین جهانی بودن طبقه کارگر و پاسخ جهانی طبقه کارگر اشاره کرده اند. ثانیاً مانیفست کمونیست در عصر شکوفائی سرمایه داری نوشته شده است، یعنی زمانی که هنوز انقلاب کمونیستی در دستور کار پرولتاریا قرار نگرفته بود با این وجود مانیفست تاکید می کند که از لحاظ معنی و مضمون به عبارت بهتر یعنی محتوا نمی تواند ملی باشد اگر چه شکل ملی بخود میگیرد. ثالثاً نوشته شده که پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدا امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید و نگفته که پرولتاریای هر کشور در ابتدا سوسیالیسم را در کشور خود برقرار می کند و سپس کشورهای سوسیالیستی با هم فدراتیو سوسیالیستی برقرار می سازند. با این توضیحات به نقل قول بعدی استالینیستها که از لنین است و به آن استناد می کنند بر میگردیم. لنین در مقاله ای در نقد فدراتیو و پیرامون «شعار ایالات متحده اروپا» در سال ۱۹۱۵ چنین می نویسد:

"شعار ایالات متحده جهان، به مثابه یک شعار مجزا، به زحمت می تواند شعار درستی باشد؛ نخست به این دلیل که با سوسیالیسم ادغام می شود، و دوم آن که ممکن است به برداشتی نادرست مبنی بر عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد ... منجر شود. توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی، قانون مطلق سرمایه داری است. از این همه نتیجه می شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چند یا حتی یک کشور سرمایه داری مجزا ممکن است. پرولتاریای پیروزمند آن کشور، پس از خلع ید از سرمایه داران و سازماندهی تولید سوسیالیستی خود، بر ضد باقی جهان سرمایه داری، بپاخواهد خاست، طبقات تحت ستم در سایر کشورها را به آرمان خود جلب خواهد کرد، به خیزش هایی ضد سرمایه داری در آن کشورها دامن خواهد زد، و حتی در صورت لزوم با نیروی نظامی علیه طبقات استثمارکننده و دولت های آن ها وارد عمل خواهد شد." [۳۰]

واقعیت این است که در سالهای قبل از انقلاب اکتبر، بلشویکها و در راس آن لنین، در بعضی زمینه ها، ابهاماتی را از انترناسیونال دوم به ارث برده بودند. تکامل مبارزه طبقاتی، بلشویکها و در راس آن لنین را مجبور ساخت تا وظایف و افق خود را با تکامل مبارزه طبقاتی وفق دهند. در چنین زمینه ای بود که تزه های آوریل لنین شکل گرفت که راهنمای عمل بلشویکها برای شرایط جدید بود که ما در بخش های قبلی به آن پرداخته ایم. نقل قول هایی که از لنین در بالا آوردیم صحت این ادعا را که لنین نظرات خود را با تکامل مبارزه طبقاتی در سطح جهانی تکامل داده بود، تأیید می کند. با این توضیحات به قانون رشد ناموزون سرمایه داری می پردازیم.

قانون رشد ناموزون سرمایه داری بیشتر در عصر شکوفائی سرمایه داری یعنی زمانی که سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود نشده بود، خود را نمایان می ساخت. به این ترتیب که گرایش در کشورهای پیرامونی سرمایه وجود داشت که کشورهای پیرامونی سرمایه با شتابی فراوان سعی میکردند رشد خودشان را به کشورهای متروپل سرمایه داری برسانند و یا در رشد خودشان از آنها بگذرند. اما این گرایش زمانی که سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شد، واکنش وارونه داشته است. از آنجائیکه نظام سرمایه داری خود را به اقصی نقاط این کره خاکی گسترانده است و بحران جهانی سرمایه داری از هیچ کشوری چشم پوشی نمی کند، لذا در بحرانهای سرمایه داری، بحران عواقب خود را در سرمایه پیرامونی مخرب تر نشان میدهد.

این مسئله که سرمایه داری وارد عصر انحطاط خود شده است، به مفهوم این نیست که همچنان تفاوت های عظیم در سطح رشد نیروهای تولیدی در اقصی نقاط جهان سرمایه وجود ندارد و یا به مفهوم پایان رشد نیروهای تولیدی نیست بلکه رشد نیروهای تولیدی به شیوه ای بسیار مخرب انجام می گیرد.

رشد پرولتاریا نیز در نواحی مختلف دنیای سرمایه داری متفاوت است، چرا که ویژگی پرولتاریا در ارتباط نزدیک با رشد سرمایه داری آن کشور دارد. با این حال با ورود سرمایه داری به عصر انحطاط خود، که سرمایه داری تماما وارد عصر امپریالیسم شده، راه حل برای همه کشورهای یکسان است یعنی انقلاب جهانی پرولتاری.

حقیقت انکار ناپذیر این است که جنبش کمونیستی و از آنجمله بلشویکها معتقد بودند که سوسیالیسم نه یک مسئله ملی بلکه یک مسئله جهانی است. تأسیس بین الملل سوم (کمینترن)، به مثابه حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی، نمود بارز عینی یک چنین چشم اندازی بود. با این توضیحات به نظرات کمونیسم کارگری و منصور حکمت در این زمینه برمیگردیم. منصور حکمت در راستای ارائه نظرات ضد انقلابی و ضد مارکسیستی خود به جعل نظرات انترناسیونالیستها می پردازد. ابتدا نگاهی می اندازیم به جعل نظرات انترناسیونالیستها توسط منصور حکمت. او می نویسد:

"دیدگاه کمونیسم چپ یا حزب کمونیست انترناسیونالیست نآمادگی پرولتاریا را در انجام وظایف اقتصادی بعد از کسب قدرت تقدیس و تئوریزه میکند. این سیستم فکری هیچ تبیینی از یک اقتصاد متفاوت غیر سرمایه‌داری برای آن دوره ندارد. لاجرم شکلی از سرمایه‌داری که قرار است نیروهای مولده را خیلی رشد دهد را مبنای دیکتاتوری پرولتاریا قرار میدهد و لزومی نمی‌بیند که روی مساله آلترناتیو اقتصادی انقلابی پرولتاریا فکر کند و آمادگی عملی کردن آن را بدست بیاورد. بنظر من این دیدگاه چیزی جز تدریجی‌گرایی و اکونومیسم در تئوری مارکسیسم نیست... اینکه بدون انقلاب آلمان در روسیه انقلاب به پیروزی نمیرسد برای هیچکس رهنمود عملی نمیدهد." [۳۱]

بر خلاف عوام فریبی های منصور حکمت، کمونیسم چپ (انترناسیونالیستها) تنزل دادن مشکل توسعه انقلاب به توسعه اقتصادی و مدیریت مستقیم تولید توسط پرولتاریا را یک اشتباه اساسی ارزیابی کرده است و در نقد پلاتفرم اپوزسیون کارگری بوضوح به این مسائل پرداخته است. اپوزسیون کارگری در روسیه علیرغم برخی نقدهای جدی و مفید، قادر به درک علل شکست موج انقلاب جهانی نشد. تنزل دادن شکست موج انقلاب جهانی (مشکل توسعه انقلاب) به توسعه اقتصادی و مدیریت مستقیم تولید، توسط پرولتاریا، که هسته اساسی پلاتفرم اپوزسیون کارگری در اوایل دهه ۲۰ میلادی در روسیه بود، اشتباه اساسی اپوزسیون کارگری بود. چنین نگرشی بر این عقیده است که سوسیالیسم می تواند در یک کشور ساخته شود اگر زمینه های ترقی اقتصادی را در نظر گرفت و مدیریت مستقیم تولید توسط پرولتاریا انجام گیرد. بی مناسبت نیست که کولنتای رهبر تئوریک اپوزسیون کارگری بعدها به دفاع از سوسیالیسم در یک کشور برخاست و در کنار استالین قرار گرفت.

به جعل نظرات و مواضع انترناسیونالیستها توسط منصور حکمت ادامه میدهم تا ببینیم چگونه در سایه آن جعلیات در تلاش است تا به نظرات ضد انقلابی و ضد مارکسیستی خود حقانیت دهد. در بخش بعد، یعنی در مبحث کمونیسم چپ و کمونیزم کارگری، علل این تلاشها، یعنی تحت فشار بودن منصور حکمت و رفقاییش برای جلوگیری از ریزش نیرو بررسی خواهد شد. اشاره به این مسئله ضروری است که منظور منصور حکمت از اپوزسیون در جمله زیرین نه فراکسیون اپوزسیون کارگری روسیه بلکه کمونیست چپ (انترناسیونالیستها) هست. منصور حکمت می نویسد:

" امروزه خیلی‌ها، و از جمله برخی رفقا در سمینارهای خودمان، اعتقاد اپوزسیون به "ضرورت انقلاب جهانی" و "امکان ناپذیری سوسیالیسم در یک کشور" را گواه "انترناسیونالیسم" آن میدانند.

بنظر من این دیدگاه هیچ جنبه انترناسیونالیستی ویژه‌ای ندارد. چرا باید کسی که معتقد است سرنوشت انقلاب روسیه، بدلیل عقب ماندگی روسیه از نظر صنعتی، به انقلاب آلمان گره خورده است، لزوماً انترناسیونالیست نام بگیرد؟! ... اما این موضع به اصطلاح انترناسیونالیستی اپوزیسیون، همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم، در واقع خود محدودیت‌های نگرش اپوزیسیون، و وجه مشترک آن با خط رسمی، را در قبال نفس سوسیالیسم بمتابیه مناسبات اقتصادی و اجتماعی معین و ملزومات آن در جامعه روسیه پس از انقلاب، بر ملا میکند. بحث تماماً بر سر این است که تنها انقلاب در آلمان صنعتی، میتواند آن سطحی از نیروهای مولده را که برای سوسیالیسم حیاتی است، در اختیار انقلاب پرولتری قرار بدهد. این دیدگاهی است که در آن امکان‌پذیری جلوتر بردن انقلاب روسیه تا حد انقلاب در اقتصاد روسیه از پیش منتفی اعلام شده است. واقعیت اینست که انقلاب آلمان جایگاه تعیین‌کننده‌ای در استراتژی بلشویک‌ها داشت. درونمای محتمل این انقلاب و افق عملی که چنین انقلابی در برابر پرولتریای روسیه می‌گشود، خود یکی از عواملی بود که به تدقیق نشدن گام‌های بعدی انقلاب روسیه در زمینه تحول اقتصادی در خود روسیه، میدان داده بود. بلشویک‌ها به راستی تحقق افق اقتصادی خود را منوط به انقلاب آلمان کرده بودند. [۳۲]

انترناسیونالیست‌ها اعلام کرده اند پیشروی انقلاب اکتبر بعنوان بخشی از انقلاب جهانی نیازمند انقلاب آلمان بود نه بخاطر میزان رشد نیروهای مولده در روسیه، که منصور حکمت آن را عقب ماندگی روسیه از نظر صنعتی می‌نامد، بلکه بخاطر ماهیت جهانی انقلاب کمونیستی. به عبارت بهتر اگر انقلاب نه در روسیه بلکه در جزیره پیشرفته‌ای مثل بریتانیا شکل می‌گرفت باز هم بعنوان بخشی از انقلاب جهانی نیازمند پیروزی انقلاب در دیگر کشورها بود. اگر فعلاً از ضرورت پایه‌ای اقتصادی - اجتماعی در سطح جهانی برای پیشروی انقلاب کمونیستی و گسترش دیکتاتوری پرولتاریا در راستای سوسیالیسم بگذریم، بورژوازی جهانی با محاصره انقلاب پیروز و با ایجاد قرنطینه‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی و نظامی سعی خواهد کرد انقلاب پیروز را به شکست بکشاند، لذا تنها راه مقابله با محاصره انقلاب پیروز، گسترش و پیشروی انقلاب به دیگر مناطق است. داستان محاصره انقلاب اکتبر، پایان جنگ در آلمان به محض شروع انقلاب در آلمان که با آزادسازی اسرای آلمانی و امکان پس‌گیری هزاران توپچی برای سرکوب انقلاب آلمان همراه بود، گواه واضح این ادعا است.

این از دروغهای منصور حکمت است که می‌خواهد القاء کند که گویا کمونیست چپ (انترناسیونالیست‌ها) معتقد هست که تنها انقلاب در آلمان صنعتی، میتواند آن سطحی از نیروهای مولده را که برای سوسیالیسم حیاتی بود، در اختیار انقلاب پرولتری قرار بدهد. انترناسیونالیست‌ها معتقد هستند که سرمایه‌داری یک نظام جهانی است و روابط کالائی حتی به دور افتاده‌ترین اقصی نقاط این کره خاکی نفوذ کرده است، لذا انترناسیونالیست‌ها ماهیت انقلاب کمونیستی خود را نه از مناسبات ویژه یک کشور بخصوص بلکه از وضعیت جهانی سرمایه‌داری نتیجه‌گیری می‌کنند. ما هرگز منکر وجود تفاوت‌هایی بزرگ در مورد سطح رشد نیروهای مولده و همچنین خود نیروی تولیدی، پرولتاریا در نقاط مختلف جهان نیستیم اما عملکرد و متابولیسم نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی است بنابراین پاسخ آن نیز، انقلاب کمونیستی جهانی خواهد بود.

انترناسیونالیست‌ها نه تنها منکر وظایف اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا نیستند بلکه اتفاقاً به آن وظایف از افق انترناسیونالیستی مینگرند. اگر به شکل کنکرت به دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه برگردیم، دیکتاتوری پرولتاریا به لحاظ اقتصادی در روسیه وظیفه سنگینی بر عهده داشت، بازسازی نیرو و ابزار تولیدی که بخاطر تحولات ناشی از انقلاب و جنگ داخلی ناشی از آن صدمه دیده بود. در این مرحله نیاز به حضور تکنیکی خرده بورژوازی تکنوکرات نیز یک واقعیت بود. حقیقت انکار ناپذیر این است که پاسخگویی به چنین معضلاتی تنها توسط پرولتاریای یک کشور امکان پذیر نیست بلکه نیازمند همکاری و همیاری پرولتاریای جهانی و یا حداقل چندین کشور است. منصور حکمت عوام فریبی می کند، کسانی که اظهار میدارند تز سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست، وظیفه اقتصادی را از دوش پرولتاریا برمیدارد و آن وظیفه را به بورژوازی می سپارد. منصور حکمت بلشویکها را سرزنش می کند که آمادگی تئوریک و عملی برای وظایف اقتصادی پرولتاریا نداشتند، لذا سر انجام پروسه صنعتی شدن توسط بورژوازی انجام گرفت. به عبارت بهتر اگر منصور حکمت آنموقع در روسیه تشریف داشت و وظایف اقتصادی پرولتاریا را برای بلشویکها گوشزد میکرد، الان روند حوادث به شکل دیگری بود. چنین خزعبلاتی تنها میتواند در جمع حواریون منصور حکمت گوش شنوا پیدا کند. او می نویسد:

"در این شک نیست که انقلاب اکتبر در مقابل وظایف اقتصادی اش شکست خورد یا به هر حال وظایف اقتصادی انقلاب اکتبر مساله‌ای است که میتواند محور انحرافات سیاسی باشد و به هر صورت ربط جدی با آن دارد. بنظر من عدم آمادگی در قبال این وظایف اقتصادی در شکست بلشویکها در روسیه نقش حیاتی داشته است. متدولوژی رفیق غلام در واقع فرقی با متدولوژی حزب کمونیست انترناسیونال که اینجا آنرا نقد کرد ندارد. این متدولوژی ناآمادگی بلشویکها در انجام وظایف اقتصادی پس از انقلاب را تقدیس و تئوریزه میکند. با این حکم که ساختمان اقتصادی سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست، از پیش وظیفه اقتصادی بدوش پرولتاریا در یک کشور نمیگذارد و بنابراین در مقابل بورژوازی که نوعی وظایف اقتصادی را برای بهبود مادی جامعه مطرح میکند بی‌دفاع و بی‌آلترناتیو میماند و به همین دلیل شکست میخورد و ناگزیر پروسه صنعتی شدن روسیه را به بورژوازی میسپارد. بطور کلی کسانی که با این دیدگاه عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور را مطرح میکنند و بعد هم این پاسخ "انترناسیونالیستی" را میدهند که انقلاب فقط از لحاظ بین‌المللی میتواند پیروز بشود تا برای پرولتاریا معنی اقتصادی داشته باشد، ناآمادگی تئوریکی و عملی بلشویکها را برای برخورد به وظایف اقتصادی پرولتاریا بعد از کسب قدرت تقدیس میکنند. این اشکال بحث هم رفیق غلام و هم حزب کمونیست انترناسیونال [کمونیست چپ] است که رفیق سعی کرد با آن مرزبندی کند. فعلاً همینقدر اضافه میکنم که ناآمادگی در تعریف و تبیین وظایف اقتصادی انقلاب پرولتری در یک کشور، هنگامی که این انقلاب به هر حال در یک کشور اتفاق افتاده است، به این معنی است که کمونیست‌ها در مقابل موضع بورژوازی آلترناتیو اقتصادی ندارد." [۳۳]

برای ادامه بحث ناچاریم اشاره بسیار کوتاهی به زمینه‌های شکل‌گیری سوسیالیسم داشته باشیم. شیوه تولید سرمایه داری در درون نظام فئودالی که از قرن ۱۵ تا قرن ۱۸ طول کشید، رشد کرد. بورژوازی خود محصول یک پروسه تکامل در شیوه تولید و مبادله بوده است. رشد اقتصادی سرمایه داری و تبدیل آن به یک روابط تولیدی حاکم، نیازمند روابط اجتماعی و سیاسی بود که خود

را در انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۷۸۹ تجلی داد. بی‌مناسبت نبود که شعار انقلاب کبیر فرانسه «آزادی - برابری - برادری» بود که مبنای شکوفائی جامعه سرمایه‌داری بوده است. شهروند آزاد بودن یعنی خریدار و فروشنده نیروی کار به مثابه اشخاص آزاد و حقوق مساوی با یکدیگر قرارداد می‌بندند. برابری یعنی یکسان بودن در مقابل قانون و برادری یعنی احساس تعلق به جامعه بورژوائی. به عبارت بهتر مادامیکه جامعه سطحی از رشد نیروهای مولده را در سطح جهانی نگذرانده بود و جامعه گورکن خود، پرولتاریا را در سطح جهانی بوجود نیاورده بود، صحبت از سوسیالیسم تنها نوعی افسانه‌پردازی می‌توانست باشد. حتی پس از شکل‌گیری سرمایه‌داری مارکس از انواع اقسام سوسیالیسم، سوسیالیسم ارتجاعی، سوسیالیسم محافظه‌کار، سوسیالیسم تخیلی و غیره نام میبرد که هدفشان همه چیز است، جز رهایی بشریت از استثمار انسان از انسان.

این یک واقعیت است که بورژوازی یک نقش انقلابی در تاریخ ایفا کرد، هر جا که بقدرت رسید، از طریق تکامل ابزارهای تولید، مناسبات کهن را بر هم زد. با رشد و تکامل صنایع بزرگ و هم‌چنین از طریق رام کردن طبیعت، بورژوازی زمینه‌های تولید کلان را فراهم کرد. در عین حال بورژوازی گورکن خود پرولتاریا را نیز بوجود آورد. وجه تمایز شیوه تولید سرمایه‌داری با تمامی شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری در گرایش جهانشمولی آن است. **رشد نیروهای مولده و به تبع آن پیدایش و شکلگیری پرولتاریا در سطح جهانی است که زمینه و مفهوم مادی ضرورت سوسیالیسم را مطرح می‌سازد.** درک سوسیالیسم قبل از هر چیز از طریق رشد و شکوفائی نیروهای مولده ممکن است. مارکس این مسئله را به روشنی تمام به شکل زیر بیان می‌کند:

"با گرایش جهانشمولی سرمایه‌روبرو هستیم که وجه تمایز آن از تمامی مراحل پیشین تولید است. سرمایه‌گر چه بنا به ماهیت خود محدود است اما در جریان توسعه خود به جهانی کردن نیروهای تولید گرایش دارد و بدین ترتیب مقدمات پیدایش شیوه جدیدی از تولید را فراهم می‌کند... این گرایش که سرمایه را از تمامی شیوه‌های پیشین تولید متمایز می‌سازد - به دلیل اینکه سرمایه‌داری شکل محدودی از تولید است - در بردارنده عنصری از تناقض هم هست که سرانجام به نابودی سرمایه‌داری خواهد انجامید." [۳۴]

مجدداً به منصور حکمت و تصور بورژوائی و ارتجاعی او از سوسیالیسم بر می‌گردیم. منصور حکمت معتقد است که سوسیالیسم را حتی میتوان در کشور غنا یعنی در یکی از پیرامونی‌ترین کشورهای سرمایه‌نیز عملی کرد. بر طبق استدلال منصور حکمت سوسیالیسم مجموعه‌ای است از مناسبات بین افراد و ابزار تولیدشان و همین‌طور نحوه توزیع درآمد، لذا این مناسبات را می‌توانند در هر جایی بین خودشان برقرار سازند. منصور حکمت درک استالینیستی-مائوئیستی خود را که در تناقض با درک مارکسیستی است، به شکل زیر بیان میکند:

"پاسخ یک کمونیست باید این باشد که "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" به معنی فاز پائینی جامعه کمونیستی حتی در کشور غنا عملی است. چرا که سوسیالیسم مجموعه‌ای است از مناسبات بین افراد، بین افراد و ابزار تولیدشان و همین‌طور نحوه توزیع درآمد اجتماعی." [۳۵]

ما قبلاً توضیح دادیم درک سوسیالیسم قبل از هر چیز از طریق رشد و شکوفائی نیروهای مولده ممکن است. برخلاف خزئبلات منصور حکمت سوسیالیسم نه تنها در کشور غنا بلکه حتی در پیشرفته ترین و قدرتمندترین کشور اروپائی یعنی آلمان نیز امکان پذیر نیست، چرا که نظام جهانی سرمایه داری و شیوه تولید سرمایه داری همچون شبکه به هم تنیده ای است که در آن کشور "مستقل" مفهوم خود را از دست داده است.

اما سوسیالیسم بعنوان بخشی از پروسه انقلاب جهانی هم در کشور غنا و هم در کشور آلمان امکان پذیر است. در پروسه انقلاب جهانی، وظیفه سنگینی بر عهده پرولتاریای کشورهای مترولپل قرار دارد، کمک به آماده سازی شرایط اجتماعی برای گسترش تولید اجتماعی شده. وظیفه ساختن سوسیالیسم در غنا، نه فقط بر عهده پرولتاریای کشور غنا بلکه بر عهده کل پرولتاریا است. به کنکاش مان از درک بورژوائی، استالینیستی-مائوئیستی منصور حکمت، که می شود در جزیره ای در وسط اقیانوس، سوسیالیسم برقرار کرد ادامه می دهیم. منصور حکمت می نویسد:

"اگر بحث بر سر فاز پایینی باشد، یعنی بر سر اینکه در روسیه ۱۹۲۴ به بعد میتوان آگاهانه به طرف ساختمان یک روابط اقتصادی و سطح معینی از نیروهای مولده رفت که از هر کس به اندازه کارش بگیرند و به هر کس به اندازه کارش بدهند، و عنصر کار مزدی را در این میان نابد کنند، من جواب مثبت است. آری میتوان، و برای اینکار نیازی به انقلاب جهانی نیست. حتی نیازی به کشوری به وسعت روسیه نیست... چرا ممکن نیست پس از در هم کوبیدن بنیادهای جامعه کهن تولید اجتماعی را با روابط جدید سازمان دارد؟ چون انقلاب جهانی نشده؟! اگر تئوری ای که معتقد است "سوسیالیسم تنها در سطح جهانی پیاده میشود" درست است، اگر این نظریه درست است که "نمیتوان سوسیالیسم را در یک جامعه مستقر کرد"، آنگاه من سؤال میکنم چگونه است که در همین دنیا یک عده جوان اتویپیست میروند جزیره ای در وسط اقیانوس میخرند و در آنجا به شیوه کمونی زندگی میکنند؟ آیا ناگزیرند روابط ملکی بین خود برقرار کنند؟! [۳۶]"

سوسیالیسم نه دولتی و یا حتی "جمعی" کردن مالکیت بر ابزار تولید بلکه اجتماعی شدن نیروهای مولده و اجتماعی شدن تولید است. اینکه چند نفر به جزیره ای در وسط اقیانوس بروند و در آنجا به شکل بدوی به زندگی بپردازند و از کار مزدی خبری نباشد و سپس مقایسه چنین زندگی بدوی با سوسیالیسم، ارائه تصویری توحش وار از سوسیالیسم است. زندگی بدوی را نمیتوان به کلان شهرها و جامعه مدرن وفق داد و از همه مهمتر تولیدی اجتماعی را نمیتوان به تولید بدوی وفق داد. در صورت اجرای عملی چنین ایده ای، سوسیالیسم منصور حکمت بهتر از سوسیالیسم «پول پت» نخواهد بود.

ظاهراً در درک بورژوائی منصور حکمت از سوسیالیسم، زمینه مادی سوسیالیسم یعنی رشد نیروهای تولیدی و شکلگیری طبقه پرولتاریا غایب هستند. او زندگی چند جوان اتویپیست نه طبقه پرولتاریا به شکل بدوی در جزیره ای در وسط اقیانوس را "کمونی" ارزیابی می کند و با سوسیالیسم مقایسه می کند. سوسیالیسم نه توحش تعمیم یافته بلکه اجتماعی شدن و شکوفائی نیروهای تولیدی است.

منصور حکمت سر انجام فیلسوف مابانه اظهار میدارد که ساختمان سوسیالیسم به معنی واقعی و مارکسیستی کلمه نه تنها در روسیه امکان پذیر بود بلکه حتی حیاتی نیز بود، اما پیشرو طبقه یعنی بلشویکها آمادگی نظری نداشتند. چرا که بلشویکها همچنان تحت تاثیر تفکر سوسیال دمکراسی بودند، افق و نگرش بین الملل دوم برای دوره‌ای طولانی تفکر سوسیال دمکراسی روس را تحت تاثیر خود داشت. منصور حکمت می نویسد:

"ساختمان سوسیالیسم به معنی واقعی و مارکسیستی کلمه در روسیه نه فقط عملی بلکه برای تداوم انقلاب و تثبیت آن حیاتی بود... قطعاً یکی از مهمترین عوامل ناتوانی طبقه کارگر روسیه در به فرجام رساندن قطعی انقلاب خویش، نآمادگی نظری عنصر پیشرو طبقه در این انقلاب بود... افق و نگرش بین الملل دوم برای دوره‌ای طولانی تفکر سوسیال دمکراسی روس را تحت تاثیر خود داشت... سوسیال دمکراسی روس برای دوره‌ای طولانی اصول مارکسیسم را به روایت این بین الملل و رهبران آن درک میکند و می شناسد. جدائی بلشویکها از نفوذ فکری و عملی بین الملل دوم یک پروسه گام به گام بود. این پروسه نقاط و مقاطع تاریخی و تعیین کننده‌ای دارد. اما مساله مهم این است که این پروسه تا مقطع ۱۹۱۷ بطور کامل و قطعی طی نشده است... خلاصه کلام، اولین تاثیر فکری بین الملل دوم این بود که طبقه کارگر روسیه و حزب پیشرو آن از پیش امکان پذیری ایجاد مناسبات اقتصادی سوسیالیستی در روسیه را عمدتاً به دلیل "عقب ماندگی اقتصادی" این کشور در استراتژی خود کمرنگ کرده بود." [۳۷]

این یک واقعیت است که جدائی بلشویکها از سوسیال دمکراسی طی پروسه ای انجام گرفت. بدنبال شکستگیری جنگ جهانی اول و دفاع اکثریت احزاب سوسیال دمکرات از وطن امپریالیستی خود و در روند آن ادغام احزاب سوسیال دمکراسی در کمپ سرمایه، بلشویکها و فراکسیون های بسیار کوچکی از احزاب سوسیال دمکرات، موضع انترناسیونالیستی در قبال جنگ گرفتند و به دو اردوی متفاوت تقسیم شدند. تکامل نظرات لنین به تبع تکامل مبارزه طبقاتی، بخصوص تزه های آوریل لنین و در روند آن تلاش برای انقلاب سوسیالیستی برخلاف یاوه های منصور حکمت بیانگر آمادگی نظری پیشرو پرولتاریا برای حوادث پیش رو بود.

شاید در نگاه اول چنین جلوه شود که منصور حکمت آشنائی به مباحث آن دوره ندارد و یا از آن مباحث بی اطلاع است، اما چنین تصویری بسیار ساده لوحانه خواهد بود. منصور حکمت بعنوان ایدئولوگ جناح چپ سرمایه، به حوادث اجتماعی از افق، دیدگاه و منافع طبقاتی همان چپ سرمایه مینگردد. مباحث زیادی در زمینه های متفاوت، از جمله در زمینه اقتصادی در سطح پیشروان پرولتاریا، در آن مقطع یعنی از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۲۵ در گرفت. این مباحث، از مباحث بسیار غنی و همچنان معتبر جنبش پرولتری است. شکست موج انقلاب جهانی و سر برافراشتن ضد انقلاب، ضرورت دفاع از مواضع پرولتری و مارکسیستی را پیش روی انترناسیونالیستها قرار داد. در چنین زمینه ای بود که ضرورت وجودی کمونیست چپ شکل گرفت. انترناسیونالیستها از آلمان تا روسیه، از بریتانیا تا هلند، از ایتالیا تا... به دفاع از مواضع کمونیستی پرداختند. به این مسئله در بخش بعدی (بخش هشتم) اشاره کوتاهی خواهد شد.

سوسیالیسم یا سرمایه داری دولتی

در طول حیات سرمایه داری مالکیت بر ابزار تولید، اشکال متفاوتی بخود گرفته است. اگر در مراحل اولیه سرمایه داری مالکیت خصوصی شکل غالب بود در عصر کنونی، دیگر مالکیت خصوصی و فردی نیست بلکه شکل "جمعی" را بصورت کارتلها و تراست ها بخود می گیرد. در عصر انحطاط سرمایه داری، مالکیت سرمایه داران به شکل مالکیت "جمعی" سرمایه داران و مالکیت دولتی گرایش پیدا می کند. ذکر این نکته ضروری است که مالکیت "جمعی" سرمایه داران هرگز به مفهوم مالکیت اجتماعی ابزار تولید نیست.

همانطوری که ذکر شد، در عصر انحطاط سرمایه، در عصر امپریالیسم، سرمایه میل به "جمعی" و دولتی شدن دارد. سرمایه، بخصوص در دوره هائی که احساس خطر میکنند، بسوی دولتی شدن گرایش پیدا می کند، تا روند انباشت سرمایه را تضمین کند. میل بسوی دولتی شدن سرمایه، در سرمایه پیرامونی خود را بیشتر از سرمایه متروپل نشان میدهد، در حالیکه در سرمایه متروپل، نیروهای مولده بیش از سرمایه پیرامونی خصلت اجتماعی پیدا کرده اند، بدون آنکه اجتماعی شده باشند.

در سرمایه داری پیرامونی، از آنجائیکه بورژوازی سرمایه پیرامونی بدلیل محدودیت های تاریخی خود نتوانسته است وظایف تاریخی خود را همچون سرمایه داری متروپل به سرانجام برساند، لذا جناح چپ سرمایه، میل دارد بر اهداف طبقاتی خود، روبنای ایدئولوژیک چپ داشته باشد. به عبارت بهتر در سرمایه پیرامونی جناح چپ سرمایه راحت تر می تواند به خواسته های خود لباس "مارکسیسم" بپوشاند. این وظیفه در سرمایه متروپل بیشتر خود را به شکل احزاب سوسیال دمکرات و یا احزاب کارگری نشان میدهد.

دولت اساساً هر شکلی را که دارا باشد یک ماشین سرمایه داری است. دولت هر چقدر بیشتر نیروهای مولده در اختیار داشته باشد، به همان نسبت به سرمایه دار بزرگ تبدیل می شود و در استثمار بیشتر بردگان مزدی دخیل می شود. ما قبلاً توضیح دادیم، دیکتاتوری پرولتاریا که شکل ویژه ای از دولت است، در آن گام به گام نیروهای مولده، اجتماعی و نه دولتی می شوند. تاریخ جنبش کارگری به ما یاد داده است که مالکیت بر ابزار تولید از جانب دولت راه حل نبرد پرولتاریا نیست، بلکه مالکیت اجتماعی ابزار تولید و زوال دولت، هدف نبرد پرولتاریا است. انگلس به روشنی تمام، این مسئله را به شکل زیر توضیح میدهد:

"دولت مدرن هر شکلی را که دارا باشد، اساساً یک ماشین سرمایه داری است و دولت سرمایه داران، شکل ایده آل سرمایه داران می باشد. هر اندازه بیشتر نیروهای مولده تصاحب شوند، به همان اندازه دولت به یک سرمایه دار بزرگ مبدل شده، شهروندان دولت بورژوازی را بیشتر استثمار می کند. کارگران کماکان مزد بگیر باقی می مانند... مالکیت بر ابزار تولید از جانب دولت راه حل نبرد نیست." [۳۸]

در سرمایه داری دولتی (مالکیت دولتی)، به لحاظ حقوقی، دولت مالک ابزار تولید است. در مالکیت دولتی بر ابزار تولید، همچنان رابطه کار و سرمایه حکمفرما است و برنامه ریزی اقتصادی دولتی، هرگز در تناقض با مالکیت دولتی نیست. از بین رفتن رقابت و جایگزینی آن با همکاری واحدهای تولیدی طبق برنامه، مدل رایج در سرمایه داری دولتی هیچ قرابتی با اجتماعی شدن نیروهای تولیدی ندارد.

در سرمایه داری دولتی، مالکیت دولتی بر ابزار تولید، همچنان انتقال نیروی کار به کالا صورت می گیرد که ویژگی اساسی روابط تولیدی سرمایه داری است. در انتقال نیروی کار به کالا است که رابطه استثماری شکل می گیرد. در چنین جوامعی و در چنین شکلی از سرمایه داری، که سرمایه داری دولتی نامیده می شود، ویژگی های اصلی سرمایه داری همچون تولید کالائی، کار مزدی، پول، سود، بازار وجود خواهند داشت. برای مثال در این زمینه میتوان به بلوک شرق سابق و یا چین، کوبا، کره شمالی و غیره اشاره کرد.

انقلاب کمونیستی ابزار تولید را توسط دیکتاتوری پرولتاریا از طریق یک برنامه ریزی بر مبنای نیازهای اجتماعی در اختیار جامعه قرار میدهد که این عمل بیانگر اجتماعی شدن ابزار تولید است. **اجتماعی شدن نیروهای تولیدی به مفهوم آن است که رابطه کار با نیازهای مادی جمعی جامعه است نه رابطه کار با سرمایه خصوصی و یا سرمایه دولتی در راستای ارزش افزائی.** در چنین شرایطی انسانها آگاهانه و بشکل جمعی و با ابزار تولید اجتماعی شده، مشترکا کار می کنند و نیروی کار اجتماعی همچون تنی واحد خواهد بود.

با این توضیحات به اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت بر میگردیم تا ببینیم چگونه می خواهد شکل ویژه ای از بربریت سرمایه داری (سرمایه داری دولتی) را تحت عنوان "سوسیالیسم" ارائه دهد. او بدست گرفتن سرمایه داری انحصاری دولتی از طریق یک دولت انقلابی و دمکراتیک را گامی بسوی سوسیالیسم ارزیابی می کند. قطعاً منظور این ایدئولوگ سرمایه از سوسیالیسم همان مالکیت دولتی بر ابزار تولید، برنامه ریزی دولتی تولید و به عبارت بهتر همان سرمایه داری دولتی است، تا تولید کالائی ادامه پیدا کند، تا روند انباشت سرمایه را تضمین کند. منصور حکمت چنین می نویسد:

"مصادره، ملی کردن و... سرمایه داری را نابود نمی کند، بلکه سرمایه داری انحصاری دولتی را بوجود می آورد و یا بسط میدهد... و همین سرمایه داری انحصاری دولتی در دست یک دولت انقلابی و دمکراتیک گامی است به سوی سوسیالیسم... زیرا یک «دولت انقلابی و دمکراتیک» مناسب ترین حالت سیاسی برای به دست گیری قدرت توسط پرولتاریا و آن گاه سرمایه داری انحصاری دولتی مناسب ترین حالت اقتصادی برای شروع ساختمان سوسیالیسم است." [۳۹]

برای منصور حکمت سرمایه داری انحصاری دولتی، مناسب ترین حالت اقتصادی برای سوسیالیسم بود. چرا که برای او دولتی شدن ابزار تولید در دست یک دولت "انقلابی" و دمکراتیک با سوسیالیسم تداعی میشود. به کنکاش مان از دنیای سوسیالیستی منصور حکمت که شکل ویژه ای از توحش سرمایه داری است ادامه میدهم. منصور حکمت، در مورد جامعه اتوپی خود، به سان سیاست مداران سرمایه پیرامونی، که در وعده های تبلیغاتی خود لیستی از اقداماتی را ارائه میدهند

که اگر سر قدرت بیایند، انجام شان خواهند داد و همه میدانند که در فردای پیروزی، امکان تحقق چنین خواسته‌هایی نیست، چرا که زمینه‌های مادی تحقق آنها وجود ندارد. منصور حکمت تحقق خواسته‌های "کمونیستی" خود را چنین بیان می‌کند:

"الان شما فکر کنید خانواده کارگری چند درصد معاشش را، چند درصد در آمد قدرت خریدش را، صرف مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، غذا و ترانسپورت میکند. ۸۰ درصد؟ ۸۰ درصد دستمزد دیگر مهم نیست. چون اینها را دارد و جامعه بخش زیادی از کار مزدی را از بین برده است. کاری که میکند فی‌الواقع برای آن ۸۰ درصد نیست. آنها را دارد و به خاطر آن تفاوت ۲۰ درصد است که به کارخانه آمده است. بعداً در یک پروسه حساب شده ای حتی آن ۲۰ درصد محصولات تقننی و لوکس جامعه را هم از حیطه سرمایه داری بیرون می‌آوری و سازمان می‌دهی که از آن استفاده شود. پروسه تولید چی؟ مدیریت چی؟ و غیره که به نظر من با توجه به تکنولوژی کامپیوتری امروز، با توجه به قدرت مبادله اطلاعات در جهان، برای همه اینها جوابهای روشنی می‌شود پیدا کرد." [۴۰]

سوالی که مطرح میشود این است که، منصور حکمت چگونه نیازهای اصلی جامعه یعنی مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، غذا و ترانسپورت که به نظر او ۸۰ درصد نیازهای جامعه است را به همه احاد جامعه تضمین می‌کند؟ شکل ضعیفی از تامین نیازهای اصلی جامعه، تامین اجتماعی، در کشورهای اروپای غربی وجود دارد، در این کشورها بهداشت و آموزش پرورش مجانی است و اگر کسی نتواند هزینه مسکن، غذا، پوشاک و غیره خود را تامین کند، با مراجعه به تامین اجتماعی، آن نیازها را دریافت می‌کند. بر طبق معیارهای منصور حکمت کشورهای اروپای غربی باید سوسیالیستی ارزیابی شوند. در صورتی که در همین کشورهای اروپای غربی میزان استثمار طبقه کارگر به مفهوم مارکسیستی در مقایسه با خواهران و برادران هم طبقاتی خود در سرمایه پیرامونی بسیار بالا است.

تضمین نیازهای اصلی جامعه به همه احاد جامعه و در یک سرمایه داری پیرامونی امکان پذیر نیست. ظاهراً در دنیای کمونیستی منصور حکمت، چرا که در باره امکان پیروزی کمونیسم در ایران صحبت می‌کند، کارگر بخاطر ۲۰ درصد محصولات تقننی و لوکس جامعه است که بر سر کار خود حاضر می‌شود، چه تصویر توحش واری از جامعه کمونیستی و چه تصویر زمختی از انسان سوسیالیستی. اگر از اینها بگذریم شکل کاریکاتور گونه خواستهای منصور حکمت در بلوک شرق سابق وجود داشت. منصور حکمت مثال کنکرتی از تحقق خواستهای خود، یعنی تامین مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، غذا و ترانسپورت برای احاد جامعه ارائه می‌دهد، که در ارتباط با بلوک شرق سابق نیز هست. او می‌گوید:

"راستی به یک معنی من به آدمهایی مثل کاسترو و جریان کاسترو در کوبا غبطه می‌خورم. اینها آمدند، ۳۰ سال ۲۰ سال سر کار بودند بهداشت آوردند، مسکن آوردند، خیابانها را تمیز کردند، گفتند حق ندارید بزنیید توی گوش کسی. سوسیالیسمشان علمی نبود و مارکسیسم انقلابی نبود، اگر الان کاسترو اینجا بود میگفت برو بابا پی کار خودت آقا جان! سوسیالیسم من علمی نبود ولی

میدانید چند میلیون آدم ضربدر چند میلیون ساعت احساس خوشبختی کردند؟ تو حرف نزن دیگر. ما اگر عقل داشته باشیم میگوییم ما این را میفهمیم و همین به ما روحیه میدهد." [۴۱]

متوجه شدیم منصور حکمت چگونه میخواهد نیازهای اصلی جامعه یعنی مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، غذا و غیره را تامین کند، چیزی شبیه کوبا. بربریتی تعمیم یافته و شکل ویژه ای از سرمایه داری، یعنی سرمایه داری دولتی. منصور حکمت می تواند به کاسترو غبطه بخورد، منصور حکمت می تواند عقل داشته باشد و بفهمد کاسترو چه می گوید، اما نمی تواند توحشی از سرمایه داری که در آن، دولت مالکیت بر ابزار تولید را در دست دارد، به نام سوسیالیسم جا بزند. انترناسیونالیستها بیش از صد سال است که از مواضع و اهداف پرولتری در مقابل ایدئولوگ های کلام رادیکال چپ سرمایه که بیشترین نقش را در به لجن کشیدن آرمانها و ارزش های کمونیستی داشته اند، دفاع کرده اند و همچنان دفاع میکنند.

حال ببینیم منصور حکمت چگونه میخواهد در فردای بقدرت رسیدن حزب اش، سازماندهی یک جامعه مرفه تر را امکان پذیر سازد. با عوام فریبی به سان یک سیاستمدار ظاهر میشود، وعده های تبلیغاتی قبل از انتخابات میدهد. او از طریق مبارزه با فساد اقتصادی (حیف و میل و ریخت و پاش فوق العاده)، مبارزه با دیکتاتوری (اختناق) و ارائه آزادی (نیروی انسانی آزاد و خوشبخت) و بیرون کشیدن نیازهای اصلی جامعه از حیطه بازار، قرار است جامعه مرفه تر را برای احاد جامعه امکان پذیر کند.

ما قبلاً نیز توضیح دادیم، برنامه ریزی اقتصادی دولتی، هرگز در تناقض با مالکیت دولتی نیست. از بین رفتن رقابت و جایگزینی آن با همکاری واحدهای تولیدی طبق برنامه، تولید تعاونی، مدل رایج در شوروی سابق (سرمایه داری دولتی) هیچ قرابتی با اجتماعی شدن نیروهای تولیدی ندارد. در بلوک شرق سابق، بازار به مفهوم رایج آن (بازار آزاد) وجود نداشت با این همه انتقال نیروی کار به کالا صورت میگرفت و به تبع آن هم ارزش افزائی صورت می گرفت و هم انباشت سرمایه. منصور حکمت می گوید:

"به نظر من سازماندهی یک جامعه مرفه تر با همین امکانات موجود فوراً ممکن است. فوراً ممکن است به دو دلیل. یکی اینکه نیروی انسانی آزاد میشود. به نظرم آدمیزاد آزاد و خوشبخت در همان مقدار وقت سابق بهتر ایجاد و خلق و تولید میکند. ابتکار میزند، دل میدهد، تمرکز بخرج میدهد، دل می سوزاند. ... دوم اینکه به نظر من حیف و میل و ریخت و پاش در این ممالک فوق العاده زیاد است. یعنی سرمایه ای که در کشور ایران صرف برقراری اختناق و لفت و لیس طبقات حاکم می شود بی حد و حصر است. همان اولش به سادگی می توانیم تضمین کنیم که یک چیزهایی مثل بهداشت، آموزش و پرورش، ترانسپورت، هنر، مسکن و غذا از حیطه بازار بیاید بیرون... سیستمی که من پیشنهاد میکنم این است که ما بیائیم مایحتاج مردم را یکی پس از دیگری از دست بازار آزاد بگیریم و بدهیم بیرون سیستم بازار." [۴۲]

مدینه فاضله و آرمان شهر منصور حکمت که از طریق بررسی نظرات او موفق به کشف آن شدیم، در صورت تحقق آن، جامعه ای شبیه کوبا میشود. بی مناسبت نیست که او به کاسترو غبطه میخورد. چنین جوامعی بیانگر نوع ویژه ای از بربریت سرمایه هستند که در آنها همچنان انتقال نیروی کار به کالا صورت می گیرد. بر خلاف عوامفریبی های منصور حکمت در چنین جوامعی، انسانها احساس خوشبختی نمی کنند. انسانها را بزور و به شکل زندان بزرگ در چنین جوامعی نگه میدارند. نیروهای مولده در چنین جوامعی بشدت پژمرده هستند.

سوسیالیسم نه بربریت تعمیم یافته بلکه بیانگر اجتماعی شدن نیروهای تولیدی است که با نیازهای مادی جمعی جامعه رابطه مستقیم دارد نه با سرمایه دولتی و یا سرمایه "جمعی"، که در راستای ارزش افزائی هستند. انترناسیونالیسم اصل بنیادین سوسیالیسم است و در جامعه سوسیالیستی نیازهای جامعه تنها از منظر و افق انترناسیونالیستی قابل تحقق هستند. در سوسیالیسم که یک جامعه جهانی است، انسانها آگاهانه و به شکل جمعی به رشد ابزار تولید اجتماعی شده می پردازند. انسانها از چنین جوامعی فرار نمی کنند، چرا که واقعا احساس خوشبختی می کنند.

ادامه دارد

مباحث بخش بعدی:

بخش بعدی مباحث، کمونیست چپ و کمونیزم کارگری خواهد بود، که در آن به بخشی از موضوعات اصلی پرداخته خواهد شد:

- کمونیست چپ
- مسئله ملی
- اتحادیه های کارگری
- پارلمانتاریسم

م جهانگیری

۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۶

یادداشت ها:

- [۱] برنامه اتحاد مبارزان کمونیست فروردین ۱۳۶۰
- [۲] منبع ۱
- [۳] منصور حکمت در گفتگو با داریوش نویدی، نشریه بیدار سال ۱۳۷۸
- [۴] منبع ۱
- [۵] باید اشاره کرد که اتحادیه کمونیست‌ها مدتها است دیگر تحت عنوان حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائونیست) فعالیت می‌کند.
- [۶] برای اطلاع بیشتر از مواضع انترناسیونالیست‌ها درباره انقلاب توده ای چین، شکست مبارزات ضد سرمایه داری پرولتاریای چین، و زمینه های شکلگیری بحران در کمپ ضد انقلاب و ظهور ایدئولوژی به نام مائونیسم به جزوه منتشر شده از صدای انترناسیونالیستی تحت عنوان «مائونیسم – فرزند خلف استالینسیم» مراجعه شود.
- [۷] بیوگرافی منصور حکمت- نوشته سهیلا شریفی صفحه ۳۴
- [۸] بیوگرافی منصور حکمت- نوشته سهیلا شریفی صفحه ۳۸
- [۹] محمد فتاحی در مقاله ای تحت عنوان "مشکل کمونیسم ایران نه سکتاریسم که جنس بورژوازی سنن سیاسی آن است!"
- [۱۰] آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است؟ - منصور حکمت
- [۱۱] برای اطلاع بیشتر از انقلاب آلمان و قتل عام کمونیست‌ها و انقلابیون بدنبال شروع شکست موج انقلاب جهانی به ترجمه انقلاب آلمان توسط صدای انترناسیونالیستی در پنج بخش در سایت صدای انترناسیونالیستی مراجعه شود.
- [۱۲] مانیفست حزب کمونیست – مارکس و انگلس
- [۱۳] حرف منصور حکمت در گفتگو در پالتاک ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱ مندرج در نشریه حکمت شماره ۲
- [۱۴] منصور حکمت - بسوی سوسیالیسم شماره ۲ - دوره دوم
- [۱۵] پوپولیسم حمید تقوایی و منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری – حکمتیست - محمود قزوینی
- [۱۶] منبع ۱۴
- [۱۷] منبع ۱۴
- [۱۸] منبع ۱۴
- [۱۹] منبع ۱۴
- [۲۰] منبع ۱۴

- [۲۱] نقد برنامه گوتا صفحه ۲۲
- [۲۲] منبع ۲۱
- [۲۳] نقد برنامه گوتا - صفحه ۲۳
- [۲۴] لنین - نامه خداحافظی به کارگران سوئیس- هشتم آوریل ۱۹۱۷
- [۲۵] لنین - سخنرانی گشایش در کنفرانس آوریل ۱۹۱۷
- [۲۶] J. V. Stalin, "Concerning Questions of Leninism", Part VI, in Stalin Works, Vol. 8, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 65
- [۲۷] J. V. Stalin, "October Revolution and the Tactics of Russian Communists", in Stalin Works, Vol. 6, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 391
- [۲۸] تروتسکی - انترناسیونال سوم پس از لنین
- [۲۹] مانیفست کمونیست
- [۳۰] مقاله ای از لنین در سال ۱۹۱۵ پیرامون «شعار ایالات متحده اروپا» در ارگان مرکزی بلشویک ها (سوسیال دموکرات)
- [۳۱] بولتن مباحث شوروی - زمینه های انحراف و شکست انقلاب پرولتری در شوروی
- [۳۲] بولتن مارکسیسم و مساله شوروی - خطوط اصلی یک نقد سوسیالیستی به تجربه انقلاب کارگری در شوروی
- [۳۳] بولتن مباحث شوروی - زمینه های انحراف و شکست انقلاب پرولتری در شوروی
- [۳۴] گروندریسه جلد دوم صفحه ۶۴
- [۳۵] منبع ۳۳
- [۳۶] بولتن شماره ۲ - مسائل گرهی در تحلیل شکست پرولتاریا در شوروی
- [۳۷] منبع ۳۲
- [۳۸] انگلس آنتی دورینگ
- [۳۹] به سوی سوسیالیسم شماره ۱ (دوره اول) - صفحه ۲۳
- [۴۰] منصور حکمت - آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است؟
- [۴۱] منصور حکمت - سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران آوریل ۱۹۹۸
- [۴۲] منبع ۴۰